

اشعار

شیخ نجم الدین راز

« دایه »

به کوشش و تحقیق :

محمود مدبری

کتابخانه طهوری ناشر مجموعه «زبان و فرهنگ ایران» چهار کتاب دیگر از استاد فقید عباس اقبال آشتیانی به پیشگاه دانشمندان و محققان و دوستداران کتاب تقدیم میکند.



۱- حقایق السحر فی دقایق الشعر. تألیف رشیدالدین وطواط به تصحیح عباس اقبال آشتیانی.

۲- روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس. شامل وقایع قسمتهای جنوبی ایران به تصحیح عباس اقبال آشتیانی.

۳- مجمع التواریخ. در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد. تألیف میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی. به تصحیح عباس اقبال آشتیانی.

۴- مکاتیب فارسی غزالی بنام فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام به تصحیح عباس اقبال آشتیانی.



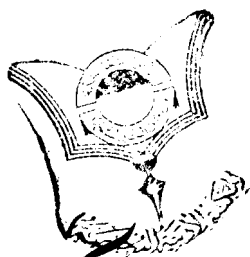
کتابخانه طهوری

قیمت ۳۵۰ ریال



زبان و فرهنگ ایران

۱۰۲



اشعار

شیخ نجم الدین راز

« دایه »

به کوشش و تحقیق :

محمود مدبری

ناشر

کتابخانه طهوری

تهران. خیابان انقلاب مقابل دانشگاه

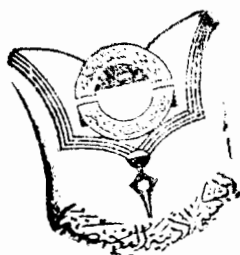
تلفن ۶۴۶۳۳۰

چاپ اول ۱۳۶۳ خورشیدی

تیراژ ۳۰۰۰ جلد

این کتاب در شرکت افست «سهامی عام» به چاپ رسید

حق چاپ محفوظ و مخصوص کتابخانه طهوری است



فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱ تا ۸	مقدمه و کتابشناسی نجم‌الدین رازی
۹ تا ۲۷	رباعیات
۲۹ تا ۴۷	قصاید، غزلیات، قطعات و مثنوی
۴۹ تا ۵۳	ملحقات
۵۵ تا ۹۰	تعلیقات
۹۳ تا ۱۱۶	فهرست لغات و ترکیبات
۱۱۷ تا ۱۱۸	فهرست تشبیهات
۱۱۹	فهرست اعلام اشعار
۱۲۰ تا ۱۲۴	فهرست منابع و مآخذ

«بنام خدا»

ز آن پیش که نور بر ثریا بستند
وین منطقه بر میان جوزا بستند
در عهد ازل بسان آتش بر شمع
عشقت به هزار رشته پرمابستند.

مقدمه

ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاه‌اور اسدی رازی
متخلص به «نجم» و معروف به «دایه»، از صوفیان بزرگ
و نویسندگان مشهور نیمه دوم سده ششم و نیمه اول
سده هفتم هجری است. از احوال و زندگی او با تمام
شهرتش، اطلاعات کافی در دست نیست. آنچه مسلم
است موطن وی شهر ری بوده و با خانواده خود در آنجا
زندگی می‌کرده است. او شاگرد مجدالدین بغدادی
صوفی بزرگ آن عهد بود.

مجدالدین مرید شیخ نجم‌الدین کبری از اعظم
عرفای اوایل قرن هفتم بوده است. نقل است که در
هنگام حمله مغول شیخ نجم‌الدین کبری به مریدان خود
دستور داد تا برای تبلیغ آئین به بلاد دیگر اسلامی هجرت
کنند. خود شیخ در برابر هجوم وحشیانه مغولها
ایستادگی کرد و شهادت او تاکنون زبانزد خاص و عام
است.

نجم‌الدین رازی به جهت تبلیغ، اما در اصل از بیم
لشکریان بیگانه، خانواده را رها کرده به همدان گریخت،
و سال بعد نیز از آنجا فرار کرده بنابه نصیحت دوستانش

به آسیای صغیر وطن جست. مدتی در شهرهای ملطیه و قیصریه و سیواس و ارزنجان به سر برد؛ تا اینکه به دربار علاءالدین کیقباد بن کیخسرو سلجوقی و داودشاه بن بهرامشاه کشیده شد. در آن سرزمین با شهاب‌الدین عمر سهروردی و مولانا جلال‌الدین بلخی و شیخ صدرالدین قونوی ملاقات و آشنایی داشت. بالاخره پس از سالها سیر و سفر به سال ۶۵۱ یا ۶۵۴ در بغداد از دنیا رفت و در همانجا به خاک سپرده شد.

نجم‌الدین رازی دارای رسائل گوناگون بوده از این حیث شهرت داشته است. معروفترین اثرش «مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد» است که از کتابهای مهم صوفیه به‌شمار می‌رود. نثر آن شیوا و ساده است و به آثار روان اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم می‌ماند. در مواردی از نظر به‌کار بردن سجع، دنباله سبک‌خواجه عبدالله در رسالاتش، به‌چشم می‌خورد. این اثر را با تغییراتی که خود نجم‌الدین داده به نام علاءالدین کیقباد کرده است. وجود نسخ متعدد از آن، اشتها و اهمیت آنرا در میان صوفیه می‌رساند. از این کتاب چاپهای مختلف شده که آخرین و بهترین آن به تصحیح و مقدمه و حواشی و تعلیقات دکتر محمدامین ریاحی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب است.

اثر دیگر وی کتاب «معیار الصدق فی مصداق العشق» (عشق و عقل یا عقل و عشق) است. این اثر نیز به شیوه «مرصاد العباد» و در پاسخ پرسشهای دوستی درباره کمال عشق و کمال عقل نگاشته شده است. کتاب مزبور با عنوان «عشق و عقل» به تصحیح دکتر تقی تفضلی جزو انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب به

چاپ رسیده است.

کتاب «مرموزات اسدی در مزمورات داودی» اثر دیگر نجم‌الدین رازی است که بنابه تحفه به دربار «داود شاه بن بهرام» برده و به نام او کرده است. شیوهٔ نشر آن، چون دو کتاب دیگر، عرفانی و ساده و شیرین است. استاد شفیع کدکنی آنرا تصحیح کرده و در سری انتشارات مؤسسهٔ مطالعات اسلامی به چاپ رسانده‌اند. کتاب «منارات السائرین» به زبان عربی است و از آثار شیخ به حساب می‌آید. ازین کتاب نسخهٔ ناقصی مکتوب به سال ۱۰۲۰ در کتابخانهٔ ملی ملک محفوظ است. مضامین آن نیز نزدیک به مرصادالعباد با جنبه‌های صوفیانه است.

کتاب دیگری که به نام او در مناقب‌العارفین افلاکی ج ۲ صفحهٔ ۹۳۳ و نفحات الانس جامی و کشف‌الظنون و روضات الجنان جلد دوم آمده است «تفسیر قرآن کریم» (التأویلات النجمیه یا بحرالحقایق والمعانی فی تفسیر السبع المثانی) می‌باشد که از وجود آن اطلاعی در دست نیست.

نجم‌الدین رازی از بزرگان نویسندگان ایران در قرن هفتم است و آثاری که برشمرده شد، در تلفیق نشر روان با مضامین صوفیانه، از شاهکارهای ادب فارسی است.

او در عرفان پیرو عرفان نظری است و شاید قوت در این جنبه و نپرداختن به مسایل عملی در ارتباط با مردم، باعث نشان دادن روحیهٔ ضعف‌در برابر مهاجمان آسیای میانه باشد.

اشعار او در درجهٔ دوم نسبت به نشرش قرار دارد.

دیوان شعری از وی باقی نیست و نامی هم از آن نرفته است. اشعار او شامل: رباعیات و چند قصیده و غزل و قطعه، که سیصد و نود و یک بیت می‌شود، به طور عمده در سه کتاب منشور او به مناسبت‌های گوناگون آمده است. تعدادی نیز در کتب تذکره و جنگ‌های خطی و کتاب‌های صوفیان به نام او وارد گردیده است. اشعاری که در کتاب‌های خود نجم‌الدین رازی است معمولاً با لفظ «این ضعیف گوید» و در نسخ مختلف آن با لفظ‌های «لمؤلف رحمة الله»، «للشیخ رحمة الله»، «مؤلف گوید» و... همراه است که این الفاظ اخیر را بعدها مریدان و معتقدان و خوانندگان کتاب‌هایش بدان افزوده‌اند.

برخی از رباعیات او به نام عرفا و شاعران دیگر آمده است از جمله: خواجسته عبدالله انصاری، شیخ ابوسعید ابوالخیر، مجدالدین بغدادی، مولانا جلال‌الدین مولوی، سنایی، بابا افضل کاشانی، نجم‌الدین کبری، خیام، اوحالدین کرمانی، احمد غزالی، عطار و سعد الدین حموی. اکثر این رباعیات بنا به تصریح خود او در کتاب‌هایش و یا انتساب تذکره‌ها، از آن اوست.

سبک شعر نجم‌الدین در قصیده اغلب به سبک خراسانی در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم، خصوصاً سنایی، نزدیک است. اما این سبک به خصوص در رباعی تفاوت دارد. در این اشعار اصطلاحات ادبی متداول در آن عهد و مصطلحات عرفا بسیار دیده می‌شود. صور خیال بویژه تشبیه فشرده (اضافه مقلوب مشبه به و مشبه) و تشخیص اضافی از نوع تشبیهی نیز کاربرد فراوانی در اشعار او دارد، که فهرستوار در آخر این کتاب جمع‌آوری شده است. از جمله

تشبیهات فشرده است: بارغم (تشبیه غم به بار)، تندباد
 قهر (تشبیه قهر به تندباد)، پروانه دل (تشبیه دل به
 پروانه)، تیغ «لاله» (تشبیه «لاله» به تیغ)، دانه عشق
 (تشبیه عشق به دانه). و از جمله تشخیصات اضافی
 است: چشم دل، دهن دوزخ، دست اجل، رخ دین و خلق
 وجود.

درین مجموعه، از آوردن برخی رباعیات و اشعار
 منسوب که گوینده آنها دقیقاً معلوم نیست خودداری شد.
 براین اشعار تعلیقاتی افزوده گردید که شامل: مآخذ
 اشعار و حواشی تصحیحی مربوط به آنها، معنی و شرح
 لغات و اصطلاحات ادبی و عرفانی و تاریخی که باشواهد
 شعری و نثری از دواوین و آثار منشور کلاسیک همراه
 است.

فهرسی نیز از اعلام اشعار، لغات و ترکیبات،
 تشبیهات اضافی و مآخذ و منابع کتاب در پایان اشعار
 اضافه شد تا راه تسهیل در مراجعه طالبان باشد.
 در اینجا لازم است که نمونه‌ای از کتابشناسی نجم
 الدین رازی فهرست‌وار بیاید تا کسانی که تحقیق بیشتر
 در باب احوال و آثار و اشعار او می‌خواهند به آن منابع
 رجوع کنند.

کتابشناسی نجم‌الدین رازی

- آتشکدهٔ آذر، به‌کوشش سادات ناصری، جلد سوم
 آتشکدهٔ آذر، به‌کوشش سید جعفر شهیدی
 احادیث مثنوی، فروزانفر ص ۲۹
 اصول تصوف، احسان‌الله استخری
 تاریخ ادبیات ایران (ازسنایی تا سعدی)، ادوارد براون
 تاریخ ادبیات در ایران (جلد دوم و سوم)، ذبیح‌الله صفا
 تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، عبدالحسین نوایی
 تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی
 تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری، منوچهر محسنی
 جنگ خطی شمارهٔ ۲۴۴۶ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه
 تهران
 « ۴۰۶۸ «
 « ۴۴۳۱ «
 « ۱۰۷۷ جنگ عکسی
 رباعیات منسوب به‌خواجه عبدالله انصاری، به‌کوشش
 نگارنده
 ریاض‌العارفین، رضا قلی‌خان هدایت
 ریحانة‌الادب (جلد ششم)، میرزا محمدعلی مدرس،

چاپ دوم

زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی،
فروزانفر

- سبک شناسی بهار، ج سوم
صبح گلشن، سید علی حسن خان
طرائق الحقایق (ج ۲)، معصومعلیشاه، جعفر محبوب
عشق و عقل، به تصحیح تقی تفضلی
فرهنگت سخنوران، خیامپور
فرهنگت فارسی دکتر معین، چاپ سوم
فهرست مقالات فارسی (جلد سوم) ایرج افشار
گلستان ادب، حسین مکی
مجالس النفائس، علیشیرنوائی، علی اصغر حکمت
مرصادالعباد، به تصحیح امین ریاحی
مرصادالعباد، به اهتمام شمس العرفا
مرموزات اسدی در زمزمورات داودی، شفیع کدکنی
مناقب العارفین افلاکی، به کوشش تحسین یازنجی
مونس الاحرار ج ۲، میر صالح طبیبی
نفحات الانس جامی، توحیدی پور
هفت اقلیم رازی، جواد فاضل
تاریخ تصوف در اسلام، دکتر قاسم غنی
تاریخ مفصل ایران در دوره مغول
خزینة الاصفیاء، طبع کانپور ج ۲ ص ۲۷۳
راهنمای دانشوران ج ۱ ص ۳۰۷ و ۳۰۸
جواهر الاسرار شیخ آذری
ریاض الشعرا، کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۳۰۱
عرفات العاشقین، کتابخانه ملی ملک به شماره ۵۳۲۴
فهرست کتابخانه برلن

فهرست ریو

فهرست کتابخانه مجلس شورا ج ۲

قاموس الاعلام ج ۶ ص ۴۵۶۷

كشف الظنون

مجالس العشاق، طبع هند ص ۱۱۰

مجله ارمغان، سال نوزدهم ص ۴۷۲

منارات السائرین، کتابخانه ملی ملک مکتوب به سال ۱۰۲۰

منتخب مرصاد العباد، طبع تهران ۱۳۰۱

رساله الطیور^۱، نجم‌الدین رازی در مجموعه ۱۵۸۹ کوپر-

ولوی استانبول، عکس دکتر امین ریاحی

مجله راهنمای کتاب سال ۱۰ (۱۳۴۶) ص ۱۴۴

راهنمای ادبیات فارسی، زهرا ی خانلری (کیا) چاپ

اول ص ۳۸۶

سفینه خوشگو، حرف «ن»، کتابخانه مرکزی دانشگاه.

خطی شماره ۲۶۵۵

لغت نامه دهخدا.

محمود مدبری ۱۳۶۲/۲/۲۲

رباعیات

یارب تو مرین سایه یزدانی را
بگذار بدین جهان جهانبانی را
اندر کنف عاطفت خویشش دار
این حامی بیضه مسلمانی را.
*

ای کرده غمت غارت هوش دل ما
درد تو زده خانه فروش دل ما
سری که مقدسان از آن محرومند
عشق تو فرو گفت به گوش دل ما.
*

۵ اصل و گهر عشق ز کانی دگر است
منزلگه عاشقان جهانی دگر است
و آن مرغ که دانه غم عشق خورد
بیرون ز دو کون ز آشیانی دگر است.
*

عشقت که دواى جان این دلریش است
ز اندازه هر هوس پرستی بیش است
چیزی است که از ازل مرا در سر بود
کاری است که تا ابد مرا در پیش است.
*

در عشق توام جهان‌سرایی تنگ است
 همچون چشمت دلم فضایی تنگ است
 ۱۰ ای در دل من ساخته منزلگه خویش
 معذور همی دار که جایی تنگ است.

ز آن روی که راه عشق راهی تنگ است
 نه باخودمان صلح و نه باکس جنگ است
 شد در سر نام و ننگ عمر همه خلق
 ای بیخبران چه جای نام و ننگ است.

تا بر سر کوی عشق تو منزل ماست
 سر دو جهان بجمله کشف دل ماست
 و آنجا که قدمگاه دل مقبل ماست
 مطلوب همه جهانیان حاصل ماست.

۱۵ تا بر سر ما سایه شاهنش ماست
 کونین غلام و چاکر درگه ماست
 گلزار بهشت و حور خار ره ماست
 زیراک برون کون منزلگه ماست.

از ما تو هر آنچه دیده‌ای سایه ماست
 بیرون ز دو کون ای پسر پایه ماست
 بی‌مایی ما به‌کار ما مایه ماست
 ما «دایه» دیگران و او دایه ماست.

هر سبزه که در کنار جویی رسته است
 گویی ز خط بنفشه موئی رسته است

۲۰ تا بر سر لاله پا به خواری ننهی
 کآن لاله ز خاک ماهرویی رسته است.

*

مقصود وجود انس و جان آینه است
 منظور نظر در دو جهان آینه است
 دل آینه جمال شاهنشاهی است
 وین هر دو جهان غلاف آن آینه است.

*

این مرتبه یارب چه حد مشتاقی است
 کامروز هم او حریف و هم او ساقی است
 هان ای ساقی باده فرا افزون کن
 کز هستی ما هنوز چیزی باقی است.

*

۲۵ عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست
 تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
 اجزای وجود من همه دوست گرفت
 نامی است زمن بر من و باقی همه اوست.

*

آمد شب و باز گشتم اندر غم دوست
 هم با سر گریه ای که چشمم را خوست
 خون دلم از هر مژه کز پلک فروست
 سیخی است که پاره ای جگر بر سر اوست.

*

گفتا: هر دل به عشق ما بینا نیست
 هر جان صدف گوهر عشق ما نیست
 ۳۰ سودای وصال ما ترا تنها نیست
 لیکن قد این قبا به هربالا نیست.

*

درد تو ز هر محتضری خالی نیست
 لطف تو ز هر بیخبری خالی نیست
 هرچند که در خلق جهان می‌نگرم
 سودای تو از هیچ سری خالی نیست.

*

با یار نواز غم کهن باید گفت
 لابد به زبان او سخن باید گفت
 لاتفعّل و افعل نکند چندان سود
 چون با عجمی کن و مکن باید گفت.

*

۳۵ هر شب به مثال پاسبان کویت
 می‌گردم گرد آستان کویت
 باشد که برآید ای صنم روز حساب
 نامم ز جریده سگان کویت.

*

ما را نه خراسان نه عراق است مراد
 وز یار نه وصل و نه فراق است مراد
 با هیچ مراد جفت نتوانم شد
 طاقم ز مرادها که طاق است مراد.

*

غم با لطف تو شادمانی گردد
 عمر از نظر تو جاودانی گردد
 ۴۰ گر باد به دوزخ برد از کوی تو خاک
 آتش همه آب زندگانی گردد.

*

شمع ار چه چو من داغ جدایی دارد
 با گریه و سوز آشنایی دارد
 سر رشته شمع به که سر رشته من
 کآن رشته سری به روشنایی دارد.

*

عشق است که لذت جوانی ببرد
 عشق است که عیش جاودانی ببرد
 عشق ار چه که آب زندگانی دل است
 لیکن ز دل آب زندگانی ببرد.

*

۴۵ هر دم ز وجود خود ملالم گیرد
 سودای وصال آن جمالم گیرد
 پروانه دل چو شمع روی تو بدید
 دیوانه شود کم دو عالم گیرد.

*

آن را که دل از عشق پر آتش باشد
 هر قصه که گوید همه دلکش باشد
 تو قصه عاشقان همی کم شنوی
 بشنو بشنو که قصه شان خوش باشد.

*

حاشا که دلم از تو جدا داند شد
 یا با کس دیگر آشنا داند شد
 ۵۰ از مهر تو بگسلد که را دارد دوست
 وز کوی تو بگذرد کجا داند شد؟

*

با روی تو روی کفر و ایمان بنماید
 با نور تجلیت دل و جان بنماید

چون مایی ما ز ما تجلی بستد
امید وصال و بیم هجران بنماند.

*

در عشق تو شادی و غم هیچ نماند
با وصل تو سور و ماتم هیچ نماند
يك نور تجلی توام کرد چنان
كز نيك و بد و بیش و کمم هیچ نماند.

*

۵۵ کار من و تو بی من و تو ساخته‌اند
وز نيك و بد من و تو پرداخته‌اند
تسلیم کن امروز که فردا بیقین
تخمی روید که دی در انداخته‌اند.

*

صحرا به گل و لاله بیاراسته‌اند
در عیش فزوده و ز غم کاسته‌اند
در خاک عروسان چمن خفته بدند
امروز قیامت است برخاسته‌اند.

*

عشاق تو از الست مست آمده‌اند
سرمست ز باده الست آمده‌اند
۶۰ می می‌نوشتند و پند می‌نیوشتند
کایشان ز الست می‌پرست آمده‌اند.

*

عشاق که آفتاب عالم‌تابند
در دیده کشند خاک من گر یابند
شد دشمن من ز جمل آن مشتی دون
چون شب‌پرگان که دشمن آفتابند.

*

ز آن پیش که نور بر ثریا بستند
وین منطقه بر میان جوزا بستند
در عهد ازل بسان آتش بر شمع
عشقت به هزار رشته بر ما بستند.

*

۶۵ در خوشه مگر سرکشیئی می دیدند
دیدى که بعاقبت سرش ببریدند
هم پوست ازو به چوب بیرون کردند
هم بر سرش آسیا بگردانیدند.

*

عشاق که ماه عالم جاویدند
مانندۀ من شوند در امیدند
گشتند مرا دشمن ازین مشتی دون
چون شبپرگان که دشمن خورشیدند.

*

مردان رهش زنده به جانی دگرند
مرغان هواش ز آشیانی دگرند
۷۰ منگر تو بدین دیده بدیشان کایشان
بیرون ز دو کون در جهانی دگرند.

*

دل قبلۀ جان جمال روی تو کند
جان از دو جهان روی به سوی تو کند
در دیده و جان مردمک دیده و دل
خاک کف پای سگت کوی تو کند.

*

درد دل خسته دردمندان دانند
نه خوش منشان و خیره خندان دانند
از سر قلندری تو گر محرومی
سری است در آن شیوه که رندان دانند.

*

۷۵ ای دل این ره به قیل و قالت ندهند
جز بر در نیستی وصال ندهند
و آنگاه در آن هوا که مرغان ویند
تا با پر و بالی پر و بالت ندهند.

*

ملك طلبش به هر سلیمان ندهند
منشور غمش به هر دل و جان ندهند
درمان طلبان ز درد او محرومند
کین درد به طالبان درمان ندهند.

*

آن روز که دوختی مرا دلق وجود
گفتند به طعنه مر ترا خلق وجود
۸۰ خونریزی را چه می‌کنی راست بدان
من خونریزم ولیکن از خلق وجود.

*

خوی سبعی ز نفست از باز شود
مرغ روح به آشیان باز شود
پس کرکس روح روسوی علو نهد
بر دست ملك نشیند و باز شود.

*

گر دولت درد دین ترا دست دهد
یا باد ارادت و طلب بر تو جهد

یا موی‌کشان ترا بر شیخ برد
یا او به‌دو اسبه روی سوی تو نهد.

*

۸۵ آن روز که کار وصل را ساز آید
وین مرغ ازین ققص به پرواز آید
از شه چو صفیر «ارجعی» روح شنید
پرواز کنان به دست شه باز آید.

*

عشاق ترا هشت بهشت تنگ آید
وز هرچه بدون تست‌شان ننگ آید
اندر دهن دوزخ از آن سنگ آید
کز پرتو نار نور بی‌رنگ آید.

*

سیر آمده‌ای ز خویشان می‌باید
برخاسته‌ای ز جان و تن می‌باید
۹۰ در هرگامی هزار بند افزون است
زین گرم‌رودی بندشکن می‌باید.

*

بازی که همی دست ملک را شاید
منقار به‌مردار کجا آلاید
بر دست ملک نشیند آزاد ز خویش
در بند اشارتی که او فرماید.

*

جز دست تو زلف تو نیارست کشید
جز پای تو سوی تو ندانست دوید
از روی تو دیده‌ام طمع ز آن ببرید
جز دیده‌ تو روی تو نتواند دید.



۹۵ این هفت سپهر در نوشتیم آخر
وز دوزخ و فردوس گذشتیم آخر
هم شد فدی تویی تو مایی ما
وی دوست تو ما و ما تو گشتیم آخر.



بازی بودم پریده از عالم ناز
تابوك برم ز شیب صیدی به‌فراز
اینجا چو نیافتم کسی محرم راز
ز آن در که درآمدم بدر رفتم باز.



ما مست ز باده‌الستیم هنوز
وز عهد الست باز مستیم هنوز
۱۰۰ در صومعه با سجاده و مصحف و ورد
دردی کش و رند و می پرستیم هنوز.



ای آنکه نشسته‌اید پیرامن شمع
قانع گشته به خوشه از خرمن شمع
پروانه صفت نهید جان برکف دست
تابوك کنید دست در گردن شمع.



دل کرد بسی نگاه در دفتر عشق
جز دوست ندید هیچ را در خور عشق
چندان که رخت حسن نهد بر سر عشق
بیچاره دلم عشق نهد بر سر عشق.



۱۰۵ گه هشیارم ز باده گاهی مستم
 گاهی چو فلك بلند و گاهی پستم
 گه مؤمن کعبه‌ام گهی کافر دیر
 من ز آن خود آن چنان که هستم هستم.
 *

تا باغم عشق تو هم آواز شدم
 صد باره زیادت به عدم باز شدم
 ز آن سوی عدم نیز بسی پیمودم
 «رازی» بودم کنون همه راز شدم.
 *

شاهها چو دمی روی به مقصود آرم
 صد همچو ایاز سوی محمود آرم
 ۱۱۰ پای ملخی چون به سلیمان بردم
 پذیر زبور اگر به داود آرم.
 *

عمری است که در راه تو پای است سرم
 خاک قدمت به دیدگان می‌سپرم
 ز آن روی کنون آینه روی توام
 از دیده تو به روی تو می‌نگرم.
 *

از عشق مهی چو بر لب آمد جانم
 گفتم بکنی به وصل خود درمانم
 گفتا اگر ت وصال ما می‌باید
 رو هیچ ممان تو تا همه من مانم.
 *

۱۱۵ هر دل نکشد بار بیان سخنم
 هر جان نچشد ذوق ز جان سخنم

زین گونه معما که زبان سخن است
هم من دانم که ترجمان سخنم.

*

شمع است رخ خوب تو پروانه منم
دل خویش غمان تست بیگانه منم
زنجیر سر زلف که بر گردن تست
برگردن بنده نه که دیوانه منم.

*

ز آن باده نخورده‌ام که هشیار شوم
و آن مست نیم که باز بیدار شوم
۱۲۰ يك جام تجلی جلال تو بسم
تا از عدم و وجود بیزار شوم.

*

ما شیر و می عشق تو با هم خوردیم
با عشق تو در طفولیت خو کردیم
نی نی غلطم چه جای این است که ما
با عشق تو در ازل به هم پروردیم.

*

تا ظن نبری که ما ز آدم بودیم
کآن دم که نبود آدم آن دم بودیم
بی‌زحمت عین و شین و قاف و گل و دل
معشوقه و ما و عشق همدم بودیم.

*

۱۲۵ ماییم ز خود وجود پرداختگان
و آتش به‌وجود خود در انداختگان
پیش رخ چون شمع تو شبهای وصال
پروانه صفت وجود خود باختگان.

*

شاهها بر توبه تحفه صد جان بردن
 کمتر بود از زیره به کرمان بردن
 لیکن دانی که رسم موران باشد
 پای ملخی نزد سلیمان بردن.

*

در بحر عمیق غوطه خواهم خوردن
 یا غرقه شدن یا گهری آوردن
 ۱۳۰ کار تو مخاطره است خواهم کردن
 یا سرخ کنم روی ز تو یا گردن.

*

فردا که مقدسان خاک می مسکن
 چون روح شوند راکب مرکب تن
 چون لاله به خون جگر آلوده کفن
 از خاک سرکوی تو برخیزم من.

*

افراز ملوک را نشیبی است مکن
 در هر دلکی از تو نهیبی است مکن
 بر خلق ستم اگر به سببی است مکن
 کز هر سببی با تو حسیبی است مکن.

*

۱۳۵ گفتم: که زد این چنین دم سرد که من؟
 بلبل ز درخت سر فرو کرد که: من!
 گفتم: به شب این غصه کسی خورد که من
 نیلوفر از آب سر برآورد که: من!

*

دل مغز حقیقت است تن پوست ببین
در کسوت روح صورت دوست ببین
هر چیز که آن نشان هستی دارد
یا سایه نور اوست یا اوست ببین.
*

آن دم که نبود بود من بودم و تو
سرمایه عشق و سود من بودم و تو
۱۴۰ امروز و دی‌ازدیری و زودی‌است و چون
نه دیر بد و نه زود من بودم و تو.
*

ای دل بیدل به نزد آن دلبر رو
در بارگه وصال او بی سر رو
پنهان ز همه خلق چو رفتی به درش
خود را به درش بمان و آنگه در رو.
*

ای سلسله زلف تو دلها بسته
وی غمزه خونخوار تو جانها خسته
یارب منم این چنین به تو پیوسته
برخاسته من ز من تویی بنشسته.
*

۱۴۵ ای ساقی خوش باده ناب اندر ده
مستان شده‌ایم هین شراب اندر ده
کس نیست زما که نه خراب است و بیاب
آواز بدین ده خراب اندر ده.
*

ای پیر مغان می‌مغانی درده
و آن جام گران خسروانی درده

حیف است که باده و میش می‌خوانند
آن مایه آب زندگانی درده.

*

شمع ازلی دل منت پروانه
جان همه عالمی مرا جانانه
۱۵۰ از شور سر زلف چو زنجیر تو خاست
دیوانگی دل من دیوانه.

*

ای لعل لبث به خون دلها تشنه
چشم تو به دیدار تو چون ما تشنه
هر دم چشمم به روی تو تشنه تر است
این طرفه که دریا شد و دریا تشنه.

*

عاقل به چه امید درین شوم سرای
بر دولت او دل نهد از بهر خدای
چون راست که خواهد که نشیند از پای
گیرد اجلش دست که بالا بنمای.

*

۱۵۵ در دام میا که مرغ این دانه نه‌ای
در شمع میاز چونکه پروانه نه‌ای
دیوانه کسی بود که گردد برما
کم گرد به‌گرد ما که دیوانه نه‌ای.

*

ای شمع بخیره چند بر خود خندی
تو سوز دل مرا کجا مانندی؟
فرق است میان سوز کز جان خیزد
تا آنچه به ریسمانش بر خود بندی.

*

ای دل تو اگر مست نه‌ای هشیاری
 ز آن پیش که بگذرد جهان بگذاری
 ۱۶۰ کم خسب به وقت صبح کاندِر پی‌تست
 خوابی که قیامتش بود بیداری.

*

با عشق جمال ما اگر همنفسی
 يك حرف بس است اگر برین در تو کسی
 تا با تو تویی تست در ما نرسی
 در ما تو گهی رسی که در ما برسی.

*

تا شد دل خسته فتنه روی کسی
 باریك ترم ز تاره موی کسی
 دست همه کس نمی‌رسد سوی کسی
 من خود چه کنم هیچ کس کوی کسی.

*

۱۶۵ گر روز پسین چراغ عهدم نکشی
 جانی بدهم به راحت و خوش منشی
 ور جامه اسلام ز من بر نکشی
 مرگی که در اسلام بود اینت خوشی.

*

ای عاشق اگر به‌کوی ما گام زنی
 هر دم باید که ننگ بر نام زنی
 سر رشته روشنی به دست تو دهند
 گر تو آتش چو شمع در کام زنی.

*

ای حسن ترا به عشق لایق چو منی
 در عشق تو کم فتاد لایق چو منی
 ۱۷۰ تا چشم جهان چشمه خورشید شدست
 معشوقه چو تو ندید و عاشق چو منی.
 *

تا زاغ صفت به جیفه پرآلایی
 کی چون شاهین درخور شاهان آیی
 چون صعوه اگر غذای بازی گردی
 بازی گردی که دست شه را شایی.
 *

ای نسخه نامه الهی که تویی
 وی آینه جمال شاهی که تویی
 بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست
 در خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی.

قصاید، غزلیات، قطعات و مثنوی

۱۷۵ پاك ڪن ز آلايش و آرايش خود راه را
 تا شوى سرهنگ عالي رتبت اين درگاه را
 جغدوار اندر خراب اين جهان مأوى مگير
 تا شوى باز خشين مر دست شاهنشاه را
 نفس تو دجال تست و روح تو عيسى تو
 گر كشد دجال را عيسى برفتي راه را
 آفرينش را همه پي كن به تيغ «لا اله»
 تا جهان صافى شود سلطان «الا الله» را
 وړ چو يوسف چاه و گاه و ملك مى خواهى بيا
 همچو او يك چند مسكن ساز قعر چاه را
 ۱۸۰ يا بيا جاروب «لا» برگرير ابراهيم وار
 پس فرو روب از فلك شعري و مهر و ماه را
 چون تو اين مردانگي كردى سزوار آمدى
 گر زنى بر فرق گردون خيمه و خرگاه را
 قوت جان اندر دو عالم عشق و توحيد است و بس
 اين قدر معلوم باشد مردم آگاه را
 گر ترا اى «نجم» اين قوت است چون عيسى بمان
 بهر اين مشتي خران و گاو، بار كاه را
 غم مخور زو باش چون دجال اگر سحري كند
 سر بجاي بادا چو عيسى شاه داود شاه را.

*

۱۸۵ شها توقعم از خدمتی چنین کردن
 نه جبه بود و نه دستار و طیلسان وردا
 نه جاه و منصب و نه احتشام بود و قبول
 نه مال و نعمت و ثروت نه حرمت دنیا
 نه نیز شیر و می و انگبین نه میوه و باغ
 نه خلد و حور و قصور و نه سایه طوبی
 بلی دو چیز تمنای داعیت بودست
 که باز حاصل هردو همی شود به یکی
 یکی تمتع شاه جهان که دایم باد
 دوم بیان مقامات و کشف دین هدی
 ۱۹۰ که تاب‌دین دو وسیلت‌رسم به «مقعد صدق»

که هست مقصد و مقصود حضرت مولی
 اگر زکوة دهد شه به عامل اعمال
 ازین خزانة، شوم سرخ روی در عقبی
 غرامتی نکشم ز آنچه در قلم آمد
 خجالتی نبرم ز آنچه کرده‌ام انها
 «ادیب صابر» ازین باب ای شه عالم
 چه سخت خوب یکی بیت می‌کند انشا
 «به صد قصیده ترا خوانده‌ام کریم و رحیم
 چنان مکن که خجل‌گردم اندرین دعوی»
 ۱۹۵ شها هزار مجلد کتاب باد چنین
 برای حضرت تو ساخته ازین معنی.

*

عشق آمد و کرد عقل غارت
 ای دل تو به‌جان براین بشارت

ترك عجبی است عشق دانی
 كز ترك عجیب نیست غارت
 شد عقل که در عبارت آرد
 وصف رخ او به استعارت
 شمع رخ او زبانه‌ای زد
 هم عقل بسوخت هم عبارت
 ۲۰۰ بر بیع و شرای عقل می‌خند
 سودش بنگر ازین تجارت.

*

دل در جهان مبنده جهان یار بی‌وفاست
 تکیه برو مکن که برو تکیه بر هواست
 با او بنوش باده که باری مقرر است
 داده بده که سخت حریف کثر دغااست
 مارست و چاه هرچه تو بینی زمال و جاه
 مسکن در او مساز که در کام ازدهاست.

*

عشق را گوهر برون از کون کانی دیگرست
 کشتگان عشق را از وصل جانی دیگرست
 ۲۰۵ عشق بی‌عین است و بی‌شین است و بی‌قاف‌ای پسر
 عاشق عشق چنین هم از جهانی دیگرست
 دانه عشق جمالش چینه هر مرغ نیست
 مرغ آن دانه پریده ز آشیانی دیگرست
 بر سر هرکوچه هرکس داستانی می‌زند
 داستان عاشقان خود داستانی دیگرست
 بی‌زبانان را که با وی در سحر گویند راز
 خود ز جسمانی و روحانی زبانی دیگرست

طالع عشاق او بس بوالعجب افتاده است
 کوکب مسعودشان از آسمانی دیگرست
 ۲۱۰ آن گدایانی که دم از عشق رویش می‌زنند
 هریکی چون بنگری صاحب قرانی دیگرست
 لاف عشق روی جانان از گزافی رو مزین
 عاشقان روی او را خود نشانی دیگرست.

*

بیدار شودلا که دراین روزگار دون
 خفته دلند و دیده بیدار مانده نیست
 اندر سرای دینی فانی عزیز من
 بسیار دل‌مبند که بسیار مانده نیست.

*

دشمن ما را سعادتمند یار باد
 از جهان در عمر برخوردار باد
 ۲۱۵ هر که خاری می‌نهد در راه ما
 خار ما در راه او گلزار باد
 هر که چاهی می‌کند در راه ما
 چاه ما در راه او هموار باد.

*

دعوی عشق جانان در هر دهان ننگ‌بند
 وصف جمال رویش در هر زبان ننگ‌بند
 نور کمال حسنش در هر نظر نیاید
 شرح صفات ذاتش در هر بیان ننگ‌بند
 عز جلال وصلش جبریل در نیابد
 منجوق کبریایش در لامکان ننگ‌بند
 ۲۲۰ عکسی ز تاب نورش آفاق بر ندارد
 فیضی ز فضل جودش در بحر و کان ننگ‌بند

سیمرغ قاف عشقش از بیضه چون برآید
 مرغی است کاشیانش در جسم و جان نگنجد
 يك ذره بار حکمش کونین برنتابد
 يك نکته راز عشقش در دو جهان نگنجد
 يك شعله نار قهرش هفتم سقر بسوزد
 يك لمعه نور لطفش در هشت جهان نگنجد
 خوناب عاشقانش روی زمین بگیرد
 و افغان بیدلانش در آسمان نگنجد
 ۲۲۵ آن را که بار یابد در بارگاه وصلش
 در هر مکان نیابی در هر زمان نگنجد
 شکرانه چون گزارم کامروز یار با من
 ز آن سان شده که مویی اندر میان نگنجد
 گویند راز وصلش پنهان چرا نداری
 پنهان چگونه دارم کاندن نهان نگنجد
 گفתי ز وصل رویش با ما بده نشانی
 این خود محال باشد کاندن نشان نگنجد
 «نجما» حدیث وصلش ز نهار تا نگویی
 کآن عقل در نیابد و اندر دهان نگنجد
 ۲۳۰ از گفت و گو نیابد وصلش کسی محال است
 بحر محیط هرگز در ناودان نگنجد.

*

دل بی تو ز تو خبر ندارد
 در عشق تو خواب و خور ندارد
 با یار بگوی عاشقان را
 زین بیش بلند بر ندارد
 از رحمت عاشقان به رویت
 باد سحری گذر ندارد

از غیرت عاشقان به کویت
 جبریل امین گذر ندارد
 ۲۳۵ بار غمت ارچه بس گران است
 عاشق چه کند که بر ندارد.



ساقی تو بیار باده ز آن پیش
 کم دست اجل دهان بگیرد
 ز آن باده که از پیاله عکسش
 حال گل ارغوان بگیرد.



بر آتش عشق تو بسوزم گر سوختن منت بسازد
 گفتمی که بباز جان چو مردان عاشق چه کند که جان نبازد



۲۴۰ هر که را این عشق‌بازی در ازل آموختند
 تا ابد در جان او شمعی ز عشق افروختند
 و آن دلی را کز برای وصل او پرداختند
 همچو بازش از دو عالم دیده‌ها بردوختند
 پس درین منزل چگونه تاب هجر آرند باز
 بیدلانی کاند در آن منزل به وصل آموختند
 لاجرم چون شمع گاه از هجر او بگداختند
 گاه چون پروانه بر شمع وصالش سوختند
 در خرابات فنا ساقی چو جام اندر فکند
 هر چه بود اندر دو عالمشان به می بفروختند
 ۲۴۵ «نجم‌رازی» را مگر رازی ازین معلوم شد
 هر چه غم بد در دو عالم بهر او اندوختند.



مرغان او هرآنچه از آن آشیان پرند
 بس بیخودند جمله و بی بال و بی پرند
 شهباز حضرتند دو دیده بدوخته
 تا جز به روی شاه به کونین ننگرند
 بر دست شاه پرورش و زقه یافته
 تا وقت صید نیز بجز شاه نشکرند
 از تنگنای هفت و شش و پنج و چار و سه
 پرواز چون کنند ز دو کون بگذرند
 ۲۵۰ ز آن میل هشت دانه جنت نمی کنند
 کز مرغزار عالم وحدت همی چرند
 چون گلشن بهشت نیاید به چشمشان
 کی سر به زیر گلخن دنیا درآورند؟
 اندر قمارخانه وحدت به یک سه شش
 نقد چهار هردو جهان باز می برند
 ساقی شراب صاف تجلی چو در دهد
 خمخانه وجود به یک دم فرو خورند
 ز آن سوی دامن حدثان سر برآورند
 وقتی که سر به جیب تحیر فرو برند
 ۲۵۵ جز مکن جلال نساژند آشیان
 چون زین نشیمن بشریت برون پرند
 «نجم» چو خاک پای سگ کویشان شدی
 امیدوار باش کز ایشان بشمرند.



دستی چو نیست جیفه مردار بس خسند
 آنها که دل به جیفه مردار می دهند
 دست از جهان بدار و ازو پای باز کش
 کآن رایگان به کافر تاتار می دهند.



آن کس که دل به دینی غدار می دهد
 ناپاک و سرد و واهی و غدار می شود
 ۲۶۰ تیمار کار خویش خورار عاقلی که دل
 تیمار چون نیابد بیمار می شود...
 کم خسب زیر سایه غفلت که ناگهان
 خورشید عمر بر سر دیوار می شود
 خرم دلی که در همه عمرش یکی نفس
 پیش از اجل ز علت بیدار می شود.



دارو سبب درد شد اینجا چه امید است
 زایل شدن عارضه و صحت بیمار.



ای کمال منزه از نقصان
 ای جمالت مقدس از تغییر
 ۲۶۵ از خطایی که کرده ام همه عمر
 یا فتاده به بندگی تقصیر
 چو تو دانی که آن همه ز ازل
 در حق بنده کرده ای تقدیر
 کرمت عذر خواه من گردان
 که به دست قضات بودم اسیر.



بکشم به جان جفایش نکشم سر از وفایش
 طلبم همه رضایش دل و جان دهم برایش.



تو چه دانی چه آرزومندم
 به حیات تو ای خجسته خصال

۲۷۰ شادی جان من به دیدن تست

چون شب عید خلق را به هلال.

*

گر صبحدم ز سوز غمت سر برآورم
گرد از نهاد عالم و آدم برآورم
هردم هزار بار فرو می رود نفس
تا کی نفس فرو برم و غم برآورم؟

*

من سوخته دل تا کی چون شمع سر اندازم
وز سوز دل خونین در جان شرر اندازم؟
درد دل من هر دم از عرش گذر گیرد
در شهر ز عشق تو صد شور و شر اندازم
۲۷۵ هر شب من بیچاره تا وقت سپیده دم
بر خاک سر کویت تا کی گهر اندازم؟
زین دیده دربارم از آرزوی رویت
در پای سگ کویت خون جگر اندازم
شعما! من دیوانه تا چند چو پروانه
در آتش عشق تو شه بال و پر اندازم؟
تا کی تو غم عالم بر جان من انباری
ز آن مرده نیم دانی کز غم سپر اندازم
هر تیر بلا شاهانداخته ای بر من
جان را هدفش کردم بار دگر اندازم
۲۸۰ یکبار چو پروانه جان بر کف دست آرم
خود را به برت جانا باشد که در اندازم
يك شب تو حریفم شو مہمان شریفم شو
زر را چه محل باشد تا بر تو زر اندازم

جان پیش کشم حالی گر ز آنکه قبول افتد
 در پات به شکرانه دستار و سراندازم
 عمر من سرگشته سرباز به‌کوی وصل
 بردار نقاب از رخ تا يك نظر اندازم
 ز آن باده دهم ساقی کین هستی من باقی
 از سطوت آن باده از خود به در اندازم
 ۲۸۵ من «نجم» و تو خورشیدی من فانی و تو باقی
 وز نور و تجلیت زیر و زبر اندازم.

*

چون همایان جیفه پیش کرکسان انداختیم
 لاجرم بر کرکسان اکنون همایی یافتیم.

*

ما قلندر و شان قلاشیم
 ما چه مردان جنگ و پرخاشیم
 شرط ما در وفای عشق آن است
 نخروشیم و نیز نخراشیم
 همچو پروانه شمع دوست شویم
 دشمن نفس خویشتن باشیم
 ۲۹۰ گر بریزند خون ما او باش
 گو بریزند خاک او باشیم.

*

در عشق یار بین که چه عیار می‌رویم
 سر زیر پا نهاده چه شطار می‌رویم
 در نقطه مراد بدین دور ما رسیم
 زیرا به سر همیشه چو پرگار می‌رویم
 جانی که هست مان فدای یار کرده‌ایم
 و ر حکم می‌کند به سردار می‌رویم

مرگت ار کسی به جان بفروشد همی خریم
 عیاروار ز آنکه بر یار می‌رویم
 ۲۹۵ ما را چه غم ز دوزخ و باخدا مان چه کار؟
 دلداده‌ایم ما بر دلداری می‌رویم...
 بار امانتش به دل و جان کشیده، پس
 در بارگاه عزت بی‌بار می‌رویم
 با ظلمت نفوس و طبایع در آمدیم
 در جان هزارگونه ز انوار می‌رویم
 ز آن پس که بوده‌ایم بسی در حریم جهل
 این فضل بین که محرم اسرار می‌رویم
 عمری اگر چه در ظلمات هوا بدیم
 آب حیات خورده خضروار می‌رویم
 ۳۰۰ گرچه چو چرخ کور و کبود آمدیم لیک
 با صد هزار دیده فلک سار می‌رویم
 در نقطه مراد بدین دور ما رسیم
 زیرا به سر همیشه چوپرگار می‌رویم.

*

دل برکن از جهان و جهان را گذشته دان
 ز آن بیش عمر خود تو به غفلت بمگذران
 در هر نفس مکوش خلاف رضای او
 خواهی که جان بری به سلامت ازین میان
 بیچاره زاهدان مزور که می‌خرند
 دنیا به دین، که سود ندارد بجز زیان.

*

۳۰۵ باش تا بر گل دلت آید
 شبنم لا اله الا الله

صد هزاران گلت شکفته کند
 يك نم لا اله الا الله
 هر دمت عیسی دگر زاید
 مریم لا اله الا الله
 ملك روح را شود مسجود
 آدم لا اله الا الله.

*

غافل مشو که عمری زین تازه‌تر نیایی
 دادش بده که چون شد عمری دگر نیایی.

*

۳۱۰ خسروا بشنو فزونی از چومن کم‌کاستی
 راستی بتوان شنود آخر هم از ناراستی
 کی روا دارد خرد آزار حق جستن شما
 از برای بیوفایی باطلی کم‌کاستی
 سربسر دنیا نیرزد موری آزدن از آنک
 چون به دست آید اگر پا داردی زیباستی
 گر نه دنیا بیوفا بودی و مردم‌کش چنین
 در جهان حاکم کنون هم آدم و حواستی
 چون جهان بگرفت اسکندر زدارا هم نداشت
 و در جهان داراستی شه در جهان داراستی
 ۳۱۵ خسروا داود شاها ملك اگر باقی بدی

تا ابد ملك سلیمان نبی برجاستی
 چون سلیمان شهریاری در زمانه کس نبود
 هم به سوی تخته‌شد و آن تخت‌کش مأواستی
 آن همه شاهان ایرانی و تورانی کجاند
 کز نهیب تیغشان بسته کمر جوزاستی

ورنظرکردی به بزم ورزمشان گفתי خرد
 کز سپاه و گنج هرشاهی جهان دریاستی
 خاک تیره باز گفתי حال هر شه روشنت
 تا شدی معلوم رایت خاک اگر گویاستی
 ۳۲۰ آنکه نیکی کرد نام نیک از او باقی بماند
 و ر بدی کردی به گیتی هم به بد رسواستی
 برگرفتی عبرت از حال ملوک باستان
 چون شنیدی داستان نشان هر که او داناستی
 آنچه فردا دید خواهی غافلی امروز هم
 باز دیدی عاقلی کش چشم دل بیناستی
 هر کسی فردا چو کشت خویشتن خواهد درود
 کشت خود امروز به ترکشتی گرخواستی
 اینکه خلق از کار دنیا گشت ناپروا چنین
 ای دریغ از خلق را با کار دین پرواستی
 ۳۲۵ شاه اگر کردی نظر در جام جم مانند جم
 آنچه ناپیدای خلقستی و را پیداستی.



گر ز عشقت خبر نداشتمی داغ آن برجگر نداشتمی
 عشق تو از کجا و من ز کجا گرز حسنت خبر نداشتمی.



کرده ای تکیه بر جهان و هنوز
 غدر و مکر جهان نمی دانی
 باز خواهد هر آنچه داد به تو
 عاریت، بی گمان نمی دانی
 ۳۳۰ بازمانی ز دولت جاوید
 تا غم جاودان نمی دانی

تا توانی دلت برآر ز جهل
خوشتن ناتوان نمی‌دانی.

*

به صبا پیام دادم که ز روی مهربانی
سحری به‌کوی آن بت‌گذاری کن ار توانی
چو رسی به‌آستانش ز ادب زمین ببوسی
ز من ای صبا پیامی بدهی بدو نهانی
سر زلف مشکبارش به ادب مگر گشایی
ز نسیم زلف بویی به مشام ما رسانی.

*

۳۳۵ گر با خردی و زنده جانی
برکن دل از این جهان فانی
آب رخ دین خود چه ریزی
از آتش شهوت جوانی
آتش در زن به هردو عالم
خود را مگر از خودی رهانی
گر باز رهی ز هستی خود
خود را به خدای خود رسانی.

*

دوشم سحرگهی ندی حق به جان رسید
کای روح پاك مرتع حیوان چه می‌کنی
۳۴۰ تو نازنین عالم عصمت بدی کنون
با خواری و مذلت عصیان چه می‌کنی
پروردهٔ حظائر قدسی به ناز وصل
اینجا اسیر محنت هجران چه می‌کنی
خو کرده‌ای به رقهٔ الطاف حضرتی
سرگشته در تصرف دوران چه می‌کنی

تو صافی «الست بربك» چشیده‌ای
 با دردی وساوس شیطان چه می‌کنی
 زندان روح تن بود از هیچ عاقلی
 غافل چنین نشسته به زندان چه می‌کنی
 ۳۴۵ تو انس با جمال و جلال گرفته‌ای
 وحشت سرای عالم انسان چه می‌کنی
 در وسعت هوای هویت پریده‌ای
 در تنگنای عرصه دو جهان چه می‌کنی
 بر پر سوی نشیمن اول چو باز شاه
 چون بوم خس نه‌ای توبه ویران چه می‌کنی
 گیرم که مال و ملك سلیمان به تو رسید
 باقی چو نیست ملك سلیمان چه می‌کنی
 چون چار گز نشیب زمین است مسكنت
 چندین بلند درگه و ایوان چه می‌کنی
 ۳۵۰ مرگ از پیت دو اسبه شب و روز می‌دود
 تو خواب خوش چو مردم نادان چه می‌کنی؟

*

ای دل مگر تو از درافتادگی درآیی
 ورنه به شوخ چشمی با عشق کی برآیی...
 عمری است تا به عالم سرگشته گشتم از تو
 جويا ترا ز هر در آخر تو خود کجایی...
 عز جلال وصلت با بنده گفت «نجما»
 من در درون نیایم تا تو برون نیایی.

*

دولت این جهان اگر چه خوش است
 دل مبنده اندرو که دوست کش است

۳۵۵ هرکه را همچو شاه بنوازد
 چون پیاده به طرح بندازد
 هست دنیا و دولتش چو سراب
 در فریبد ولیک ندهد آب
 بس که آورد چرخ شاه و وزیر
 ملکشان داد و گنج و تاج و سریر
 کارها را به کام ایشان کرد
 خلق را جمله رام ایشان کرد
 تا چو نمرود مایه دار شدند
 همه فرعون روزگار شدند
 ۳۶۰ خون درویشان مکیدندی
 مغز بیچارگان کشیدندی
 همه مشغول ماه و سال شده
 همه مغرور جاه و مال شده
 ناگهان تندباد قهر وزید
 وز سر تخت‌شان به تخته کشید
 تنشان را به خاک ریمن داد
 ملکشان را به دست دشمن داد
 وزر اینها بدان جهان بردند
 مالشان دیگران همی خوردند
 ۳۶۵ و آنکه حقش به لطف خود بنواخت
 نیک و بد را به نور حق بشناخت
 باز دانست نار را از نور
 دل نبست اندرین سرای غرور
 باقی عمر خویشتن دریافت
 به صلاح معاد خویش شتافت

غم آن خورد کو ازین منزل
چون کند کوچ، شادمان، خوشدل
هرچه از ملك و گنج و شاهی داشت
برد با خویشان جوی نگذاشت
۳۷۰ لاجرم چون رسید کار به کار
رفت با صد هزار استظهار.

ملحقات

داود شهما گرت به فرمان باد است
مغرور مشو که حاصل آن باد است
رو ملك ابد طلب که نزدیک خرد
تا ملك ابد ملك سلیمان باد است.

*

با شمع رخت دمی چو دمساز شوم
پروانه مستمند جانباز شوم
و آن روز که این قفص ببايد پرداخت
چون شهبازی به دست شه باز شوم.

*

۳۷۵ هر چند گهی بر عشق بیگانه شوم
یا عاقبت آشنا و همخانه شوم
ناگاه من بر برخی به من برگردد (؟)
برگردم از آن حدیث و دیوانه شوم.

*

بر خود در حرص و شهوت اردربندی
حالی به مقام فلکی پیوندی
وز رفرف عشق بارگیر تو شود
بر بند ره مقام کار خود نبسندی (؟)

*

تاکی هواپرستی و برگردی از خدای
 تاجند دین‌فروشی و دنیای دون‌خری
 ۳۸۰ در نه قدم به صدق‌چو مردان راهرو
 زین‌جای پرخطا مگر از صدق‌بگذری.

*

تیر غمزه چو کند داد نشست
 تا پر اندر سخاخ سینه من.

*

برکوه قاف سایه سیمرخ کامیاب
 کز دامنش عقاب بپرد به صد عتاب
 زخم‌پرش چنانکه سحرگه به جنگ شب
 دست سپیده دم بکشد تیغ آفتاب.

*

در جهان طرفه اتفاق افتاد
 بارگیر مرا که طاق افتاد
 ۳۸۵ از همه مرکبان برق صفت
 بادپیمای من براق افتاد.

*

ز آرایش رضوان ملک حور و قصور
 زایوان بهشت خوش بود پرده نور
 و آنکه خوشتر که نیک نزدیک، نه دور
 از پرده نور، روی بنماید حور.

*

خداوندگار و خداوند امیر
 که شاهان ندارند چون او وزیر
 چو سیمرخ و آب‌حیات آمده است
 عزیزالوجود و عدیم‌النظیر.



۳۹۰ مرغی است سخن که آشیان ساخت زجان
او را همه در باغ خرد یافت توان
در باغ خرد درخت دل جوید از آن
کآید ز درخت دل سوی شاخ زبان.



تعليقات

۱ و ۲- این رباعی را در خاتمه کتاب مرصادالعباد در دعا و تحفه دادن کتاب به علاءالدین کیقباد سلجوقی آورده است.

۳ و ۴- مرصادالعباد (ن. ل: شده، جهانیان ازو، فرو گفته، فرو خوانده) ص ۱۹۷ و ۳۱۲، مرموزات اسدی ص ۸۰- به نام شیخ ابوسعید ابوالخیر در «سخنان منظوم ابوسعید» ص ۴ رباعی ۲۳- منسوب به خواجه عبدالله انصاری در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۱۲ رباعی ۸ و در «گنج نامه» ص ۲۶۷

خانه فروش زدن: خانه فروش، اسم مصدر است، مرکب از يك اسم و يك ریشه فعل (از نوع: دسترس، گوشمال، پیشکش، برگریز، برفریز، دستبوس و خاکبوس). و آن به معنی فروش خانه خود یا دیگری، و مجازاً به معنی از دست دادن خانه و هست و نیست و به اصطلاح امروز حراج و مصادره است... اسم مصدر «خانه فروش» در بیشتر موارد با مصدر «زدن» ترکیب شده، و زدن به معنی تکرار عبارتی یا اعلام به بانگ بلند است... از تأمل در معنی «زدن» در ترکیبات آن و شواهد مختلف «خانه فروش زدن» چنین بر می آید به همان سان که امروز در حین عمل حراج فریاد می زنند، حراج، حراج! ظاهراً در آن دوره هم فریاد می زده اند: «خانه فروش!» یعنی «ای مردم، بپایید که عمل فروش خانه در کار است».

حدیقه سنایی (ص ۲۳۰) آمده:

حکم من ذا الذی شنیده به گوش زده در پیش حکم، خانه فروش.
انوری گوید (دیوان، چاپ نفیسی: ۵۳۲)

دل خانه فروش نام و تنگم زد دلبر ز تتق بدر نمی آید.
عطار گوید (دیوان، چاپ دوم نفیسی: ۱۰۷)

از می عشق نیستی هر که فروش می‌زند
 عشق تو عقل و جانش را خانه فروش می‌زند.
 در همان کتاب (ص ۱۸۹) آمده:
 گفتم بیا و خانه فروشی بزن مرا
 گفتا برو که من ز چنینها نمی‌خرم.
 در دیوان خاقانی (چاپ عبدالرسولی، به ترتیب در صفحات
 ۳۳۷، ۷۵۳، ۷۶۵) آمده:
 نطع بگسترده عشق پای فروکوب‌هان
 خانه فروشی بزن آستنی برفشان.
 دید دلم وقف عشق خانه بام آسمان
 خانه فروشی بزد دل ز کنارم ببرد.
 عشق تو عقل مرا کیسه به صابون زده‌ست
 و آمده تا هوش را خانه فروشی زند.
 (نقل از تعلیقات مرصادالعباد به قلم دکتر محمدامین ریاحی
 ص ۶۰۷)

۵ و ۶- مرصادالعباد ص ۳۳۴

۷ و ۸- تاریخ گزیده ص ۶۷۱، مجالس‌النفائس (ترجمه حکیم
 شاه محمد قزوینی) ص ۳۲۰ (هر دل‌ریش)، هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۰
 (در ازل)، ریاض‌العارفین ص ۲۴۰ (هواپرستی، سری است که در
 ازل)، بیت دوم در مرصادالعباد ص ۷۱ بدون ذکر نام شاعر آمده
 است (عشقی است که از ازل)، عرفات‌العاشقین ص ۱۰۸۰، ریاض-
 الشعرا ص ۵۶۵، لغت‌نامه دهخدا در ذیل کلمه «نجم‌الدین»، تحقیق
 در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ص ۱۳۷، آتشکده آذر (سادات
 ناصری) ص ۱۱۱۷ که در حاشیه ذکر کرده است.

۹ و ۱۰- ریاض‌الشعرا ص ۵۶۵، عرفات‌العاشقین ص ۱۰۸۰،
 ریاض‌العارفین ص ۲۴۰، گلستان ادب ص ۲۵۹ و ۳۸۷، تحقیق
 در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ص ۱۳۷، آتشکده آذر (سادات
 ناصری) ص ۱۱۱۷ در حاشیه.

۱۱ و ۱۲- مرصادالعباد ص ۲۶۱ - منسوب به خواجه عبدالله
 در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۱۵ رباعی ۲۳
 و «گنج‌نامه» ص ۷۲ - به نام سنایی غزنوی با تغییراتی در «دیوان

سنایی» ص ۱۱۱۸ آمده است.

۱۳ و ۱۴ - مرصادالعباد ص ۳۱۵

کشف: کشف عبارت از ظهور مستور است در قلب. و برای کشف مراتبی است بر حسب ارتفاع تمام حجب یا بعضی از آنها دون بعضی. قیصری گوید: کشف در لغت به معنی رفع حجاب است و در اصطلاح عرفا به معنی اطلاع بر ماوراءحجاب است از معانی غیبی و امور خفیه و آن یا معنوی است و یا صوری، و مراد از صوری اموری است که در عالم مثال است از راه حواس پنجگانه و آن هم یا به طریق مشاهده است مانند: دیدن و مکاشف صور ارواح و انوار روحانیه را و یا به طریق سماع است مانند: شنیدن حضرت رسول. در کشفانی است که کشف به معنی مکاشفه است و مکاشفه رفع حجاب است که میان روح جسمانی است که ادراک آن به حواس ظاهر نتوان کرد و گاه مکاشفه اطلاق بر مشاهده شود.

(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۳۹۰)

۱۵ و ۱۶ - مرصاد ص ۲۲۱

۱۷ و ۱۸ - عشق و عقل ص ۸۶ (ن. ل. پایه، بی‌کاری ماز)،

مرصاد ص ۸۰ (آی به سرمایۀ)

۱۹ و ۲۰ - آتشکده ص ۲۲۲ (ز رخ فرشته خویی)، ریاض -

العارفین ص ۲۴۰ (ز خاک لاله رویی)، صبح گلشن ص ۵۰۷ (ز خط فرشته خویی)، ریاض الشعرا ص ۵۶۵، عرفات العاشقین ص ۱۰۸۰، گلستان ادب ص ۱۱۳، ریحانة الادب ص ۱۳۹ - این رباعی منسوب به خیام نیز هست و در طربخانه به نام او آمده است.

۲۱ و ۲۲ - مرصادالعباد ص ۳

آینه: (اصطلاح عرفانی) چیزی است که صورت اشیاء در آن انعکاس یافته نموده شود. عارفان این کلمه را به استعارت به معانی متعدد گیرند و اغلب به معنی قلب انسان کامل است و انسان را از جهت مظهریت ذات و صفات و اسماء آینه گویند و این معنی در انسان کامل که مظهریت تامه دارد اظہر است.

شاه نعمت‌الله گوید:

آینه کائنات مظهر تمثال تست

حسن تو در آینه گشته عیان فی‌المثل

عراقی گوید:

روشان آینه دل چو مصفا بینند
روی دلدار در آن آینه پیدا بینند
از پس آینه دزدیده به رویش نگرند
جان فشاند بر او کان رخ زیبا بینند
در حقیقت دو جهان آینه انسانست
که بدو در رخ زیباش هویدا بینند
چون ز خود یادکنند آینه گردد تیره
چون ازو یادکنند آینه رخشان بینند.
و از آن جهت انسان نمودار وجود احدیت و مراتب لاهوت
است که آنچه در آنجاست بنماید.
صوفی بیا که آینه صافی است جام را
تا بنگری صافی می لعل فام را
راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالیمقام را
عنقا شکار کس نشود دام باز چین
کانجا همیشه باد به‌دست است دام را.

عطار گوید:

آینه تو سیاه رویست او را چه خبر که ماه رویست
آن آینه می زدای پیوست کورا گه پشت و گاه رویست
کز عشق چو آفتاب گردد هر ذره اگر سیاه رویست.
مغربی گوید:

رخ زیبای تو را آینه‌ای می‌باید
که رخت را به‌تو ز انسان که تویی بنماید
چون نظر بر رخ زیبای تو می‌اندازم
حسن مجموعه تو در نظرم می‌آید
دیده از دیدن خوبان جهان بریندد
هرکه بر روی تو يك لحظه نظر بگشاید.
در ریاض‌المعارفین گوید: آینه عبارت از مظهر است خواه علمی
باشد خواه ذهنی و خواه خارجی (ریاض‌المعارفین ص ۳۸)
(فرهنگ معارف اسلامی ج ۱ ص ۲۱)

۲۳ و ۲۴ - مرصاد ص ۱۵۷

۲۵ و ۲۶ - مرصاد ص ۳۳۹، عشق و عقل ص ۶۵ (ن. ل: وجودم همگی) بدون ذکر نام شاعر، هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۰ (وجودم همگی، نامی است همی برمن)، جنگ خطی به شماره ۴۴۳۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران - به نام شیخ ابوسعید ابوالخیر در «سخنان منظوم ابوسعید» ص ۱۶ رباعی ۱۰۵، به نام بابا افضل در «رباعیات بابا افضل» ص ۱۰۹ رباعی ۱۰۴ - منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۱۶ رباعی ۲۴، مقولات ص ۱۴۸، ملفوظات ص ۳۹، مقالات ص ۶۴، گنج نامه ص ۳۱۰، مخزن الغرائب ج ۱ ص ۲۶ - به نام مولانا جلال الدین بلخی در «کلیات شمس» جزو هشتم ص ۵۵ رباعی ۳۲۵ - به نام اوحدالدین کرمانی نیز هست - مرحوم نفیسی در تعلیقات «سخنان منظوم» آنرا در کتاب سوانح احمد غزالی نیز دیده است، و به همین سبب آقای احمد مجاهد آنرا در اشعار احمد غزالی ص ۲ (مجموعه آثار فارسی احمد غزالی) آورده، اما ذکر نموده است که این رباعی را در نسخ سوانح که در اختیارش است ندیده است.

۲۷ و ۲۸ - مجموعه عکسی به شماره ۴۰۳۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه ص ۷۲، عرفات العاشقین ص ۱۰۸۰، آتشکده آذر (سادات ناصری) ص ۱۱۱۷ در حاشیه - این رباعی بدون نام در مرصاد ص ۱۰۶ آمده و در کتاب «سخنان منظوم ابوسعید» ص ۱۶ رباعی ۱۰۴ با تحریقاتی به نام شیخ ابوسعید ثبت شده و مأخذ آن مقاله ای از مولوی عبدالولی در مجله انجمن آسیایی بنگاله (مجلد پنجم شماره ۱۱ دسامبر ۱۹۰۹) و همچنین مجموعه رباعیات ابوسعید چاپ دهلی ۱۳۴۹ بوده است.

۲۹ و ۳۰ - مرصاد ص ۱۵۴، عشق و عقل ص ۹۵ بدون نام شاعر.

۳۱ و ۳۲ - مرصاد ص ۱۲ - به نام بابا افضل در «رباعیات بابا افضل» ص ۱۱۰ رباعی ۱۰۵ و مصنفات افضل الدین کاشانی ج ۲ ص ۷۴۵

۳۳ و ۳۴ - در سبک شناسی بهار ج ۳ ص ۲۶ به نام نجم الدین رازی آمده است - به نام سیف الدین باخرزی (مجله دانشکده ادبیات

سال ۲ شماره ۴)

- ۳۵ و ۳۶ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، در حاشیه کتاب «آتشکده
آذر» (سادات ناصری) ص ۱۱۱۷ به نام نجم‌الدین رازی ثبت شده است -
به نام سیف‌الدین باخرزی (مجله دانشکده ادبیات سال ۲ شماره ۴)
۳۷ و ۳۸ - مرصاد ص ۱۵۵ (ن. ل: چو طاق است مراد)،
ریاض الشعرا ص ۵۶۵، آتشکده (سادات ناصری) ص ۱۱۱۷ حاشیه.
۳۹ و ۴۰ - مرصاد ص ۳۵۸ - به نام شیخ ابوسعید در «سخنان
منظوم ابوسعید» ص ۲۶ رباعی ۱۸۰ - به نام بابا افضل در مصنفات
او ص ۶۷۵ - در «المعجم» چاپ تهران ص ۳۴۵ و در «مونس -
الاحرار» ص ۴۶۵ عکسی بدون ذکر گوینده است.
۴۱ و ۴۲ - نفحات الانس ص ۴۳۵، هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۰
(به ز)، ریاض العارفین ص ۲۴۰، طرائق الحقائق ج ۲ ص ۳۴۲
(به ز)، صبح گلشن ص ۵۰۷ (به ز) عرفات العاشقین ص ۱۰۸۰،
ریاض الشعرا ص ۵۶۵، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۷
، صف ابراهیم برگت ۳۵۲
۴۳ و ۴۴ - مرصاد ص ۴۵
۴۵ و ۴۶ - مرصاد ص ۳۸۳
کم گرفتن: نادیده انگاشتن، به چیزی نشمردن، به حساب نیاوردن.
اگر مرد عشقی کم خویش گیر
و گر نه ره عافیت پیش گیر.
(سعدی (بوستان ص ۹۶)
نه کلیمی تو برین کوه که گیری کم تیه
نه عزیزی تو درین مصر که گیری کم چاه.
انوری (دیوان ج ۱ ص ۴۱۸)
هندو آسا همه هنگام شکر خنده صبح
با لب یار کم طولی و شکر گیرند.
مجیرالدین بیلقانی (دیوان ص ۷۴)
برو جان گیر و ترک این جهان کن
کم او گیر و داوش در میان کن
عطار (اسرارنامه ص ۱۳۴)
۴۷ و ۴۸ - در کتاب «تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری»

ص ۱۳۷ به نام نجم‌الدین رازی ثبت گردیده است. بیت دوم در کتاب «چهارده رساله فارسی از صاین‌الدین ترکه اصفهانی» ص ۲۰۳ بدون نام گوینده آمده است.

۴۹ و ۵۰ - مرصاد ص ۲۲۰ - منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۲۴ رباعی ۵۶، گنج‌نامه ص ۲۳۸ - به نام نجم‌الدین کبری در «ریاض العارفین» و «تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری» ص ۱۵۵
۵۱ و ۵۲ - مرصاد ص ۳۲۵ (ن. ل: تن و جان، اومید)

۵۳ و ۵۴ - مرصاد ص ۲۲۴ - منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۲۵ رباعی ۶۰ و گنج‌نامه ص ۲۶۸

۵۵ و ۵۶ - مرموزات اسدی در مرموزات داودی ص ۵

۵۷ و ۵۸ - آتشکده آذر ص ۲۲۲

۵۹ و ۶۰ - مرصاد ص ۳۳۲

الست: اشاره است به سورة اعراف (۷) آیه ۱۷۲ « و اذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بر بكم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا يوم القيامة انا كنا عن هذا غافلين». عرفا و صوفیان ازین آیه تعبیری عرفانی دارند بدین مضمون که خداوند در آن روز که جانها را در کالبد انسان می‌دمید به ارواح گفت که آیا من خدای شما نیستم؟ آنها جواب بلی گفتند و بدین ترتیب در آن روز که به «روز الست» معروف است پیمانی روحانی با خالق بسته شد.

۶۱ و ۶۲ - مرصاد ص ۱۳، و ر. ک. رباعی ۶۷ و ۶۸

شپیره: خفاش، شپره، شپرك، شپير.

گر نبیند به روز شپره چشم چشمه آفتاب را چه گناه؟
سعدی (گلستان ص ۳۱)

جمعی که گرفتاری ایام شناسند

چون شپیره از نور گریزند که دام است.

نظیری (از آندراج ص ۲۵۸۲)

۶۳ و ۶۴ - هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۰، سفینه خوشگو ص ۴۱۰ -

به نام شیخ ابوسعید در «سخنان منظوم ابوسعید» ص ۳۲ رباعی ۲۲۱

ثریا: شش ستاره کوچک در کوهان ثور، منزل سوم از منازل قمر، پس از بطین و پیش از دبران، و آن شش ستاره است بر کوهان ثور، پروین، نرگسه چرخ، نرگسه. (معین)
منطقه: به کسر میم (در تداول مردم به فتح میم)، کمر بند، میان بند.

جوزا: یکی از صور منطقه البروج که به شکل دو توأم است، توأمان، دو پیکر. سومین برج از برجهای دوازده گانه پس از ثور و پیش از سرطان. (معین).

۶۵ و ۶۶ - جنگ عکسی به شماره ۱۰۷۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۲۹، «در خوشه نگر» نیز می‌توان خواند.

۶۷ و ۶۸ - مرصاد ص ۱۳ و ر. ک. رباعی ۶۱ و ۶۲

۶۹ و ۷۰ - مرصاد ص ۴۹۶ و ص ۲۴۲ (ن. ل: بدین چشم دریشان)، عشق و عقل ص ۸۲ بدون ذکر نام شاعر (بدین چشم بدیشان) - به نام شیخ ابوسعید با اندک تغییری در «سخنان منظوم ابوسعید» ص ۲۳ رباعی ۲۲۸ - به نام نجم‌الدین کبری در «ینبوع الاسرار فی نصائح الابرار» از کمال‌الدین حسین خوارزمی.

۷۱ و ۷۲ - جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۷۴۳

۷۳ و ۷۴ - مرصاد ص ۷۱

خوش منش: شادمان، شاد.

همه شادمانه و خوش منش بودند.

(تفسیر کمبریج ج ۲ ص ۲۸۸)

مشتی نیک خوش منش خنسدند باشند.

(تفسیر شنقشی ص ۲۳۸)

خیره خند: کسی که بی‌علت و بیموده می‌خندد.

قلندری: مراد از قلندری تجرید از کونین است و تفرید از

دارین.

(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۳۸۲)

رند: کلمه رند در اصطلاح متصوفان و عرفا به معنی کسی است

که جمیع کثرات و تعینات وجوبی ظاهری و امکانی و صفات و اعیان را از خود دور کرده و سرافراز عالم و آدم است که مرتبت هیچ

مخلوقی به مرتبت رفیع او نمی‌رسد.

(نقل از فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۲۳۴)

۷۵ و ۷۶ - مرصاد ص ۳۳۸ - به نام مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

در «کلیات شمس» جزو هشتم ص ۱۲۵ رباعی ۷۳۷

نیستی یا فنا آخرین مرحله سالکان الی الله است. مضمون این

رباعی را در آثار صوفیه بکرات می‌توان دید:

«ای خنک آنرا که پیش از مرگ مرد

یعنی او از اصل این رز بوی برد

اشاره است به حدیث: موتوا قبل ان تموتوا که صوفیه آنرا

نقل می‌کنند و مؤلف اللؤلؤ المرصوع به نقل از ابن‌حجر آن را حدیث

نمی‌شمارد»

(احادیث مثنوی ص ۱۱۶)

بمیری ای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما.

سنایی (دیوان ص ۵۲)

۷۷ و ۷۸ - مرصاد ص ۱۲

۷۹ و ۸۰ - مرصاد ص ۳۸۴

دلق: به فتح اول و سکون دوم، پشمینه‌ای که درویشان پوشند.

مردۀ هجرم حیات من به وصل روی تست

گور من در کوی خود کن دلق خود سازم کفن.

سنایی (دیوان ص ۵۱۹)

طریقت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست.

سعدی (بوستان ص ۲۸)

بیفشان زلف و صوفی را به پابازی و رقص‌آور

که از هر رقعه دلقش هزاران بت بیفشانی.

حافظ (دیوان ص ۳۳۶)

۸۱ و ۸۲ - مرصاد ص ۱۸۳ (ن. ل: ور کرکس نفس)

خوی سبعی: سبع به فتح سین و ضم باء، به معنی درنده است، و

خوی سبعی یعنی خوی درندگی و وحشیانه.

علو: به کسر عین و سکون لام، بالا، عالم بالا.

۸۳ و ۸۴ - مرصاد ص ۵۴۴

به دو اسبه: با شتاب، به سرعت. ر.ك. بیت ۳۵۰

۸۵ و ۸۶ - مرصاد ص ۱۳۳ - منسوب به خواجه عبدالله در
«رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۳۰ رباعی ۸۳ و
گنج‌نامه ص ۳۱۱

ارجعی: اشاره است به سورة الفجر (۸۹) آیه ۲۷ و ۲۸ «یا
ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه».

پس به گرد اصل گردان شوزجان

باش سوی اصل راجع ای فلان

گر ندای «ارجعی» بشنیده‌ای

از چه معنی اصل را نگزیده‌ای.

سلطان ولد (رباب‌نامه ص ۴۰۸)

۸۷ و ۸۸ - مرصاد ص ۳۵۶ (ن. ل: وز هرچ درون)

۸۹ و ۹۰ - مرصاد ص ۲۵۶ و ۳۹۹ (ن. ل: هزار دام) - به نام

بابا افضل در «مصنفات افضل‌الدین کاشانی» ص ۷۳۸ - به نام
مجدالدین بغدادی در «لطایف الحقایق» رشیدالدین فضل‌الله ج ۱ ص ۳۱۳ -
در کتاب «قدسیه» خواجه محمد بن محمد پارسای بخارائی بدون نام
شاعر آمده است.

۹۱ و ۹۲ - مرصاد ص ۳۸۱ (ن. ل: ملك نشسته)

۹۳ و ۹۴ - مرصاد ص ۳۸۲

۹۵ و ۹۶ - مرصاد ص ۳۸۵ (ن. ل: هم گشت، فدای - بفدای،

روی مامایی ما)

در نوشتن: به فتح نون و واو، طی کردن، راه سپردن.

۹۷ و ۹۸ - مرصاد ص ۱۳۳ و ۳۸۳

«این رباعی در طریخانه به نام خیام، و در مجموعه ۴۲۱ دانشگاه
استانبول (به نقل استاد عبدالباقی گلپنارلی) و همچنین در رباعیات
افضل‌الدین چاپ نفیسی (ص ۱۴۳) به نام بابا افضل و در تذکره -
الشعراء دولت‌شاه (چاپ تهران: ۲۱۲) به نام عطار ضبط شده است.
سبک عارفانه رباعی دور از شیوه حکیمانه خیام و حتی بابا افضل
است و از نسخ «س» و «قو» برمی‌آید که از خود نجم رازی است»
(تعلیقات مرصادالعباد ص ۶۰۰)

منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۳۵ رباعی ۱۰۳ و گنج‌نامه ص ۳۱۱، ملفوظات ص ۴۲، گلستان ادب ص ۵۷ - به نام باباافضل در «دیوان باباافضل» ص ۱۱۷ ۹۹ و ۱۰۰ - مرصاد ص ۳۸۰

۱۰۱ و ۱۰۲ - مرصاد ص ۱۸۵، عشق و عقل ص ۹۸ بدون نام شاعر (ن. ل: اینانکه نشسته‌اند، نهند، تابوکه کنند)

۱۰۳ و ۱۰۴ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۰، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۸ - به نام شیخ ابوسعید در «سخنان منظوم شیخ ابوسعید» ص ۵۳ رباعی ۳۶۸ - به نام احمد غزالی در «مجموعه آثار فارسی احمد غزالی» ص ۵۵۶ آمده است. در حاشیه این صفحه آقای احمد مجاهد نوشته‌اند: «مجالس العشاق ص ۶۳، دیوان ابوسعید ابو-الخیر پیشگفتار ۵۸، عرفات العاشقین برگ ۳۱. صاحب عرفات می-نویسد که این رباعی را بعضی به سعدالدین حموی هم نسبت داده‌اند. ریاض الشعراء برگ ۶. صاحب ریاض این رباعی را ضمن اشعار ابو سعید بزغش ذکر کرده است و می‌گوید که به شیخ سعد-الدین حموی و شیخ احمد غزالی و شیخ نجم‌الدین کبری و شیخ ابو-سعید ابوالخیر هم نسبت داده‌اند».

۱۰۵ و ۱۰۶ - تاریخ گزیده حمدالله مستوفی ص ۶۷۱، عرفات-العاشقین ص ۱۰۸۱، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۸ ۱۰۷ و ۱۰۸ - مرصاد ص ۳۲

عدم: نیستی، در نظر صوفیان عدم بی‌نشانی است که از آن به طمس و عمی و غیبت ذات تعبیر می‌کنند و آن را کارگاه صنع هستی تصور می‌نمایند. چنانکه مولانا گوید:

کارگه چون جای باش عامل است

آنک بیرون است از وی غافل است

پس درآ در کارگه یعنی عدم

تا ببینی صنع و صانع را به هم

کارگه چون جای روشن دیدگی است

پس بیرون کارگه پوشیدگی است.

(مثنوی نیکلسن ج ۱ ص ۲۸۸)

(تعلیقات اسرارنامه عطار ص ۳۴۹)

۱۰۹ و ۱۱۰ - مرموزات اسدی در مزمورات داودی ص ۱۰
 این رباعی در مقدمه کتاب مزبور جهت هدیه کتاب به داود
 شاه بن بهرامشاه از آل منکوچک آمده است.
 ایاز: به فتح اول، غلام معروف دربار سلطان محمود که دارای
 جمال و زیبایی و محبوب سلطان بوده است. اشارات و حکایات درباره
 این دو در کتابهای بسیاری وارد شده است.
 پای ملخ پیش سلیمان بردن یا پای ملخ نزد سلیمان بردن مرادف
 زیره به کرمان بردن است.

همی شرم دارم که پای ملخ را
 سوی بارگاه سلیمان فرستم.
 انوری

شعر فرستادنت دانی ماند به چه
 مور که پای ملخ پیش سلیمان برد.
 جمال اصفهانی

پای ملخی پیش سلیمان بردن
 عیب است و لیکن هنر است از موری.

سعدی

(نقل از امثال و حکم دهخدا ج ۱ ص ۵۰۰)
 زبور: به فتح اول، مزامیر داود مجموعه سرودهای حضرت
 داود نبی است که نزد یهود و نصاری یکی از کتب عهد عتیق است.
 این سرودها که اشعار آن روحانی است محض تمجید و تقدیس حضرت
 اقدس الهی با آواز همراه بانی خوانده می‌شود. یهودیها این سرودها
 را عالی‌ترین سرودهای مذهبی می‌دانند و مجموع آنها را زبور گویند.
 کتاب مزامیر یا زبور به ۵ بخش تقسیم می‌شود که در آخر هر بخشی
 کلمه آمین مکرر گشته و اغلب برآند که این کلمه را جمع‌کنندگان
 کتاب در آخر هر کتاب افزوده‌اند و ابدأ دخلی به مصنف سرودها
 ندارد ... جمع‌آوری تمام سرودها و دعاهای مزامیر در حدود مدت
 هزار سال بتدریج انجام یافته (یعنی تا زمان موسی تا به ایام
 عزرا) و لیکن اکثر آنها در زمان داود و سلیمان تألیف شده و چون
 داود نبی از مشهورترین مؤلفین مزامیر بوده و در حقیقت رئیس
 ترنم‌کنندگان اسرائیل محسوب می‌شده بدان واسطه تمام کتاب

مزامیر به نام «مزامیر داود» خوانده شده است. موضوع مزامیر همگی حمد و تسبیح و شکرانه خداوند است و برخی توبه‌آمیز و برخی درباره تقدیس و پاکی و نیکی شریعت الهی و برخی شامل دعا بر گناهکاران است.

(نقل از فرهنگ فارسی دکتر معین ج ۶)

۱۱۱ و ۱۱۲ - مرصاد ص ۳۰۶ (ن. ل: خاک در تو)، مرموزات اسدی ص ۳۲، بیت دوم نیز دوباره در مرصاد ص ۳۲۲ آمده است.
۱۱۳ و ۱۱۴ - مرصاد ص ۳۳۶ (ن. ل: گفتم نکنی - بکند)
۱۱۵ و ۱۱۶ - مرصاد ص ۵۴۵

۱۱۷ و ۱۱۸ - مرصاد ص ۲۱۸ (ن. ل: شمع می است، غم تست - غم تو گشت - غم توست)، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۸
۱۱۹ و ۱۲۰ - مرصاد ص ۳۲۴ - به نام نجم‌الدین کبری در هفت اقلیم و ریاض‌العارفین.

تجلی: نور مکاشفه است که از باری تعالی بر دل عارف ظاهر می‌گردد و دل را می‌سوزد و مدهوش می‌گرداند.

(جواهر الاسرار جلد اول ص ۱۴۱)

ابوالقاسم قشیری گوید: تجلی از قبل بنده عبارت از زوال حجاب بشریت و صیقل‌کننده قلب است از صده طباع بشریت و از قبل خدا آشکار کردن حال عبد است و در بیان پاسخ پرسش از تجلی و تحلی و تخی گفته شده است که ظهور ذات است در پرده‌های اسما و صفات در مقام تنزل.

هجویری گوید: تجلی تأثیر انوار حق است به حکم اقبال بر دل مقبلان که بدان شایسته آن شوند.

(نقل از فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۱۱۸)

۱۲۱ و ۱۲۲ - مرصاد ص ۴۴ (ن. ل: نه نه)، عشق و عقل ص ۵۹ بدون ذکر نام شاعر (ن. ل: نی نی)

۱۲۳ و ۱۲۴ - مرصاد ص ۱۳۲، عشق و عقل ص ۶۷ بدون نام شاعر - منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۴۸ رباعی ۱۵۴ و «گنج‌نامه» ص ۳۱۱ - به نام بابا افضل در «دیوان بابا افضل» ص ۱۴۲ با تغییراتی، «مصنفات بابا افضل» ج ۲ ص ۷۷۰، «رباعیات بابا افضل» ص ۱۵۲ رباعی

۳۱۶ با تغییرات بسیار.

۱۲۵ و ۱۲۶ - مرصاد ص ۱۵۸ - منسوب به خواجه عبدالله
در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۴۹ رباعی ۱۵۹
و «گنج‌نامه» ص ۳۲۶

۱۲۷ و ۱۲۸ - مرصاد ص ۲۴

زیره به کرمان بردن: کنایه از کار لغو و بیموده کرده است.
نظیر: گل به گلستان بردن، زبربرکان بردن، فلفل به هندوستان بردن،
خرما به بصره بردن.

تو شاعری و به نزد تو شعر من ژاژ است

که برد زیره بضاعت به معدن کرمان.

سنایی (دیوان ص ۴۵۰)

با دو لب تو شکر نباید زیره نبرد کسی به کرمان.

رشید و طواط (دیوان ص ۳۸۰)

پای ملخ نزد سلیمان بردن ← بیت ۱۱۰

۱۲۹ و ۱۳۰ - مرصاد ص ۳۸۲ - به نام مجدالدین بغدادی در
«نفعات الانس» جامی آمده است.

۱۳۱ و ۱۳۲ - مرصاد ص ۳۶۱

۱۳۳ و ۱۳۴ - مرصاد ص ۴۴۱

۱۳۵ و ۱۳۶ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۰، آتشکده (سادات
ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۸

۱۳۷ و ۱۳۸ - مرصاد ص ۳۰۹ (هر چیز که او) - به نام
شهاب‌الدین سهروردی در «کشف‌الحقایق» ص ۱۵۶ - به نام اوحدالدین
کرمانی در «ریاض‌العارفین» - به نام بابا افضل در «رباعیات بابا افضل»
ص ۱۵۹ رباعی ۳۴۸.

۱۳۹ و ۱۴۰ - مرصاد ص ۱۲۰

۱۴۱ و ۱۴۲ - مجموعه عکسی به شماره ۴۰۳۱ کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران ص ۷۲

۱۴۳ و ۱۴۴ - مرصاد ص ۳۳۲

۱۴۵ و ۱۴۶ - مرصاد ص ۱۷۰

یباب: به فتح یاء، خراب و ویران. این کلمه اغلب با کلمه
«خراب» همراه می‌آید.

ای سپرده عنان دل به خطا

تنت آباد و دل خراب و بیاب.

ناصر خسرو (دیوان ص ۳۴)

تراست قوت تیر ملک وزین کردی

به صدمتی وطن عادیان خراب و بیاب.

رشید وطواط (دیوان ص ۴۵)

چون الف سوزنی نیزه و بنیاد کفر

چون بن سوزن به قهر کرده خراب و بیاب.

خاقانی (دیوان ص ۴۴)

۱۴۷ و ۱۴۸ - جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران ص ۷۴۳

پیر مغان: در لغت، بزرگ زردشتیان است، اما در اصطلاح

صوفیانه منظور مرشد و راهبر سالک است که ناظر و راهنمای احوال

و سلوک مرید می باشد.

۱۴۹ و ۱۵۰ - مرصاد ص ۴۹ - این رباعی در یکی از نسخ

مرصاد به خرقانی عارف قرن پنجم منسوب است.

۱۵۱ و ۱۵۲ - مرصاد ص ۳۲۶

۱۵۳ و ۱۵۴ - مرصاد ص ۴۴۹ (ن. ل: چه اومید)

۱۵۵ و ۱۵۶ - مرصاد ص ۳۷۹ (ن. ل: در شمع مبار، چو دیوانه)

یازیدن: قصد و آهنگ کردن و میل نمودن است. این مصدر اکثراً

با حرف اضافه «به» همراه است. اما درین بیت با «در» آمده.

۱۵۷ و ۱۵۸ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۰، آتشکده (سادات

ناصری) در حاشیه ص ۱۱۱۸، این رباعی در مرصاد ص ۱۲۴ بدون

نام شاعر آمده است. در تعلیقات آن کتاب می خوانیم:

این رباعی در مرموزات اسدی نیز آمده و بیت دوم آن در

مکتوبات مولانا (چاپ استانبول: ۸، چاپ تهران: ۴۲) نیز نقل شده

است به صورت «عشق کز جان خیزد» - منسوب به خواجه عبدالله در

«رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۵۷ رباعی ۱۸۹ و

«گنج نامه» ص ۲۵۳ - به نام نجم الدین کبری در «تحقیق در احوال و

آثار نجم الدین کبری» ص ۱۵۸

۱۵۹ و ۱۶۰ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، ریاض الشعرا ص

۵۶۵، ریاض‌العارفین ص ۲۴۰، ریحانة الادب ص ۱۳۹، گلستان ادب ص ۴۳، تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ص ۱۳۷، آتشکده (سادات ناصری) در حاشیه ص ۱۱۱۸

۱۶۱ و ۱۶۲ - مرصاد ص ۳۳۱ - منسوب به خواجه عبدالله در «رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری» ص ۵۹ رباعی ۱۹۶، مقالات ص ۶۳، ملفوظات ص ۳۸

۱۶۳ و ۱۶۴ - مرصاد ص ۱۲ (ن. ل: دست هرکس، هیچ‌کسی کوی - نه هیچ‌کس گوی)، تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ص ۱۳۷

۱۶۵ و ۱۶۶ - مرصاد ص ۴۰۰

خوش‌منشی: رضایت کامل، طیب نفس، خرسندی.

هیچ وزر و بزه نبود بریشان اندر انچ زن به‌خوش‌منشی خویشتن را از شوی واخرد.

(تفسیر شنقشی ص ۴۵)

رسول (ص) گفت: «لا یحل مال امرأ مسلم الا بطیب نفسه» حلال نیست مال مردی مسلمان مگر به خوش‌منشی او.

(تفسیر کمبریج ج ۱ ص ۲۵۸)

زنا کردن روا نباشد نه به‌خوش‌منشی و نه به ناخوش‌منشی.

(تفسیر کمبریج ج ۱ ص ۲۳۸)

۱۶۷ و ۱۶۸ - مرصاد ص ۲۱۸

تنگت بر نام زدن: کنایه است از بی‌حیثیت و بی‌آبرو شدن، از نام و اعتبار انداختن، بدنام گشتن.

۱۶۹ و ۱۷۰ - جنگ خطی به‌شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۷۴۳

۱۷۱ و ۱۷۲ - مرصاد ص ۳۱۷ و ۳۷۹

جیفه: مردار، مردار بوگرفته.

آخر تست جیفه مطروح اول تست نطفه امشاج.

سنایی (دیوان ص ۱۰۶)

صعوه: هر پرندۀ کوچک و خواننده به‌اندازه يك گنجشك را

گویند.

(معین)

صعوه آمد دل ضعیف و تن نزار

پای تا سر همچو آتش بیقرار.

عطار (منطق الطیر ص ۶۶)

ابله آن گرگی که او نخجیر با شیران کند

احمق آن صعوه که او پرواز با عنقا کند.

منوچهری (دیوان ص ۲۶)

۱۷۳ و ۱۷۴ - مرصاد العباد ص ۳، مرموزات اسدی ص ۴،

سبک‌شناسی بهار ج ۳ ص ۲۷ - به نام مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در «کلیات شمس» جزو هشتم ص ۳۲۳ رباعی ۱۹۲۱ - این رباعی در «منارات السائرين» به نام او (نجم‌الدین رازی) تصریح دارد. در مرموزات و فيه مافیه و کشف الحقایق عزیز نسفی ص ۱۰۰ و در رساله حورائیه شرح عبیدالله احرار بر یکی از رباعیهای ابوسعید ابوالخیر بدون ذکر گوینده آمده است. اما در نسخ رباعیات افضل - الدین کاشانی و در مرآت المحققین شبستری و در تذکره‌های متأخر به نام بابا افضل یاد شده است.

ر. ک: مصنفات افضل‌الدین کاشانی صفحات ۶۷۷-۷۶۷ و

رباعیات بابا افضل کاشانی چاپ نفیسی صفحه ۱۷۶ شماره ۴۳۳

(تعلیقات بر مرصاد العباد ص ۵۵۲)

در مرصاد بدون نام گوینده و بعضی به نام افضل‌الدین کاشانی

نقل کرده‌اند. (مصنفات افضل‌الدین کاشانی ج ۲ / ۷۶۷) در نزهة المجالس (تألیف جمال‌الدین خلیل شروانی که در ۷۳۱ کتابت شده است، نسخه عکسی شماره ۳۸۶ و ۵۹۸۶ کتابخانه مرکزی) ورق a ۱ به نام شیخ مجدالدین بغدادی نقل شده است.

(مرموزات اسدی، تعلیقات)

در کتاب «چهارده رساله فارسی از صاین‌الدین ترکه» ص ۴۵

بدون نام گوینده آمده است.

برای فهم مضمون این رباعی ر. ک اصطلاح «آینه» ابیات ۲۱ و

۲۲ در همین تعلیقات، و نیز اشاره است به «من عرف نفسه فقد عرف ربه» یعنی خود را بدان که عارف خود عارف خداست.

۱۷۵ تا ۱۸۴ - این قصیده عرفانی در انتهای کتاب «مرموزات

اسدی در زمزمورات داودی» آمده است. و بیت ۱۷۸ بدون ذکر نام شاعر

در مرصاد ص ۲۷۰ ثبت شده است.

۱۷۶- بازخشین: به کسر زاء و فتح خاء، نوعی از باز باشد که پشت آن سیاه و تیره رنگ و چشمهای سرخ بود و این قسم باز را ترکان قزل‌قوش خوانند.

(برهان)

تا نیامیزد با باز سیه‌باز سپید

تا نیامیزد با بازخشین کبک دری.

فرخی (دیوان ص ۳۷۸)

اندر ایمان همچو شهباز خشین مردانه باش

بر عدوی دین همیشه تیغ حیدروار زن.

سنایی (دیوان ص ۹۷۳)

۱۷۷- دجال و عیسی: «قصه دجال - ابن عباس رضی الله عنه

گوید: دجال در اصل از مدینه رسول بود، جهود زاده‌ای، رسول (ص) با عمر وی را بدیدند که بازی می‌کرد در میان کودکان. رسول (ص) او را گفت: بگوی لا اله الا الله. وی مر رسول را گفت: لا بل که تو بگو. رسول گفت: بگوی که من رسول خدایم. گفت: لا بل تو بگوی که من رسول خدایم. عمر قصد قتل وی کرد. رسول او را زجر کرد گفت: یا عمر، تو نتوانی کشتن او را که قضای خدای تعالی نافذ است.

آن غلام همی برآمد چندانکه صفه‌ای از وی پر شد. آنکه آتشی درآمد او را برپود به جزیره دریا برد. از پس آن مردی از مدینه نامش اوس او را آنجا بدید و آتانی^۱ نزد وی بسته، پرسید او را که محمد زنده است؟ گفت: بلی. گفت: هنوز وقت من نیست.

چون قیامت نزدیک آید وی گشاده شود بر آن آتان نشیند از آنکه او را هیچیز برنتاود مگر آن خر یک چشم، و هرچند بیندگام نهد. همی آید خلق فتنه وی گردند که آواز ملاهی و طبول و بوقات و صنوج شنوند که با وی بود آهنگ بنظاره دهند. هرکه چهل قدم از پس وی فرا شود خود نیز باز نتواند گشت. خلق بسیار وی را تبع گردد. بهشتی از راست می‌برد و دوزخی از چپ و آن خود لغتی

مأكولات و مشروبات و ملبوسات و منکوحات بود که از راست خویش می برد آن را بهشت خواند، و لختی سلاسل و اغلال و انکال و آلات عذاب از چپ وی می برند، وی آن را دوزخ خواند. و خود برآن خر نشسته، وی اعور و آتانش عوراء، چشم وی بر میان پیشانی بطول.

و خضر صلوات الله علیه از راست وی می رود و الیاس از چپ وی می رود. وی گوید: «انی انا الله رب العالمین» منم که منم خدای جهانیان. خضر گوید: «کذبت» الیاس گوید: «صدقت» و بدان تصدیق خضر خواهد در آنچه گفت «کذبت» و لکن مردمان پندارند که الیاس بدانچه گفت «صدقت» تصدیق مسیح دجال خواست که «انی انا الله رب العالمین» خلق از آن در غلط افتند. اعرابی ورا پیش آید او را گوید: به من ایمان آر. وی گوید: نیارم. گردن وی را بزند در ساعت زنده گردد. دیگر بار او را گوید: بیرو^۲ به من. گوید: نبروم و گر مرا هزار بار بکشی، زیرا که بر پیشانی تو نبشته می بینم: «کافر بالله العظیم». آنکه قصد مکه کند که کعبه ویران کند فریشتگان او را منع کنند. قصد مدینه کند، هم نتواند، قصد بیت المقدس کند، مهدی بیرون آید و قومی از مسلمانان یار وی گردند با دجال حرب کند دوشبان روز، درمانند، آوازی شنوند از آسمان که صبر کنید که فرج و نصرت نزدیک است. چون روز چهارم بود عیسی علیه السلام از محراب بیت المقدس بیرون آید مهدی را فرا پیش کند تا امامی کند، عیسی و دیگر مسلمانان از پس وی نماز کنند، آنست که پیغمبر صلی الله علیه گفت: «لا تقوم الساعة حتی یصلی عیسی خلف رجل من امتی». آنکه عیسی علیه السلام براسبی نشیند حرب دجال را. دجال او را بیند در گداختن آید چون ارزیر می گدازد، عیسی او را زخمی زند تا هلاک شود، لشکر وی بهزیمت شوند، مسلمانان از پس وی می شوند و می کشند و ایشان می گریزند پنهان می شوند، همه چیزها و امسلمانان به سخن آید تا درخت و نبات و سنگ و کلوخ همی گوید: ای مؤمن، اینک شیعه دجال اینجاست. ایشان را فرا مسلمانان می نمایند تا روی زمین را از ایشان پاک کنند.

(قصص قرآن مجید ص ۲۹۳ تا ۲۹۵)

۱۷۸- پی‌کردن: رگ و پی پای انسان یا حیوان را به‌شمشیر قطع کردن.

دگر مرکبان را همه کرد پی

به شمشیر ببرید برسان نی.»

(معین)

اگر طالبی کاین زمین طی کنی

نخست اسب باز آمدن پی کنی.

سعدی (بوستان ص ۳)

تیغ «لا اله»: نفی «لا اله» را به تیغی برنده، و اثبات «الا اله» را به سلطان تشبیه کرده است.

۱۸۰- جاروب «لا»: اشارت است به جمله «لا مؤثر فی الوجود

الا اله» و نیز اشارت است به جزء اول کلمه «لا اله الا اله» که نفی ما سوی اله و اثبات یکتایی خداست. سنایی گوید:

پس به جاروب لا فرورییم

کوکب از صحن گنبد دوار.

(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۱۴۸)

تشبیه جالبی است از نفی کلمه توحید به جاروب، و نیز اشارتی به سوره انعام آیه ۷۶ «فلما جن علیه اللیل رأی کوکباً قال هذا ربی فلما اقل قال لا احب الا فلین» که ابراهیم (ع) ستارگان و ماه و خورشید را در اینکه خدا هستند نفی کرد.

شعری: به‌کسر شین و سکون عین، نام دو ستاره که یکی را شعرای شامی و دیگری را شعرای یمانی گویند، دو خواهر، دو خواهران، شعرای شامی (شامیه) ستاره‌ای است درخشان در صورت کلب‌مقدم (کلب اصغر، سگ‌کوچک، غمیضاء). شعرای یمانی، ستاره‌ای است در یکی از صورت‌های فلکی به نام کلب‌اکبر (سگ‌بزرگ، کلب‌الجبار)، شعری العبور. و آن یکی از درخشان‌ترین ستارگان نیمکره شمالی است.

(معین)

این ستاره در امتداد کمربند صورت فلکی جبار (شکارچی)

به سمت جنوب قرار دارد و فاصله‌اش تا زمین ۸ سال نوری است.

۱۸۴- این بیت گریزی است به مدح شاه داود که کتاب به نام اوست.

۱۸۵ تا ۱۹۵- این قطعه در مدح شاه کیقباد سلجوقی است که در خاتمه کتاب مرصاد العباد ص ۵۴۶ آمده است.
ص ۵۴۶ آمده است.

۱۸۵- طلیسان: به فتح طین و لام، جامه گشاد و بلند که به دوش اندازند، ردا.

بدل سازم به زنار و به برنس

ردا و طلیسان چون پور سقا.

خاقانی (دیوان ص ۲۶)

نور هدی که شاه قدم داد خلعتش

بر سر عمامه اش آمد و بر دوش طلیسان.

مجیرالدین بیلقانی (دیوان ص ۱۵۳)

۱۹۰- مقعد صدق: اشاره است به سوره القمر (۵۴) آیه ۵۴ و

۵۵ «ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر». پرهیزکاران در بهشت ها و جویها هستند در جایی حق نزدیک خداوند توانا.

۱۹۲- آنها کردن: به کسر اول، آگاه کردن، اطلاع دادن.

۱۹۳ و ۱۹۴- این بیت ادیب صابر در دیوان ص ۲۶۵ به مطلع

زیر آمده است:

تم به مهر اسیرست دل به عشق فدی

همه به گوش من آید ز لفظ عشق ندی.

ادیب صابر: شرف الدین شرف الادبا صابر بن اسمعیل ترمذی

معروف به «ادیب صابر» از شاعران بزرگ نیمه اول قرن ششم هجری است.

مولد او شهر ترمذ بود و پس از گذراندن دوران جوانی به

شهرهای دیگری چون مرو و بلخ و خوارزم مسافرت نمود. وی مداحی

سلطان سنجر را می کرد. اختلافی میان اتسز خوارزمشاه و سنجر

در گرفته بود و ادیب صابر به عنوان فرستاده سنجر به خوارزم رفت.

در آنجا مطلع شد که اتسز دو تن را اجیر کرده که سنجر را بکشند،

پس این خبر را به سنجر داد و آن دو تن را شناساند. اتسز که ازین

موضوع اطلاع یافته بود دستور داد تا ادیب صابر را در رود جیحون غرقه ساختند. این حادثه میان سالهای ۵۳۸ و ۵۴۲ اتفاق افتاده است.

دیوان اشعار او شامل قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات موجود است. سبک او ساده و روان است. وی در میان شاعران هم عصر خود مورد احترام بوده و به قدرت بیان او اقرار داشته‌اند.

۱۹۶ تا ۲۰۰ - مرصاد ص ۵۹ بدون ذکر نام شاعر - عشق و عقل ص ۶۲ بدون ذکر نام شاعر، این غزل بنا به نظر مصحح مرصاد العباد به قرینه سخن از خود نجم رازی است.

۱۹۷ - عشق و عقل (ن. ل): ترك عجمی - مرصاد (ن. ل): ترکی، ترك عجمی.

۱۹۸ - مرصاد: می‌خواست که در عبارت آرد

۱۹۹ - عشق و عقل (ن. ل): زبانه برزد - مرصاد: نور رخ او زبانه‌ای زد

۲۰۰ - این بیت در مرصاد نیست.

بیع و شرا: به فتح باء و کسر شین، به معنی خرید و فروش و معامله است.

۲۰۱ تا ۲۰۳ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، حاشیه ص ۱۱۱۵ آتشکده آذر.

۲۰۴ تا ۲۱۱ - این غزل در کتاب عشق و عقل ص ۵۵ و ۵۶ مضبوط است.

۲۰۴ - عشق و عقل (ن. ل): کشتگان وصل

۲۰۷ - عشق و عقل (ن. ل): می‌زنند

۲۰۸ - عشق و عقل (ن. ل): بی زبانانی که با او

۲۱۰ - صاحبقران: کسی که به هنگام ولادت وی زحل و مشتری را قرآن بوده است. آن مولود که هنگام بسته شدن نطفه او قران بزرگ باشد، و آن مقارنه زحل و مشتری است و چنین مولودی را پادشاهی دیرماند، پادشاه بزرگ. دارای قدرت وسیع و گاه به معنی مطلق بزرگ، بزرگ قدر به کار رفته است.

(شرح مشکلات دیوان انوری ص ۱۱۴)

ای سپهر ملک را اقبال تو صاحبقران
وی جهان عدل را انصاف تو مالک رقاب.
(انوری (دیوان ص ۲۶)

دعوت گرند جمله و صاحبقران کفر
تا دعوة الکواکب و قرآن به هم نهند.
مجیرالدین بیلقانی (دیوان ص ۸۴)
۲۱۲ و ۲۱۳ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، حاشیة صفحه
۱۱۱۵ کتاب آتشکده آذر.

۲۱۴ تا ۲۱۶ - جنگ خطی به شماره ۴۰۶۸ کتابخانه مرکزی
دانشگاه تهران، بیت ۲۱۵ و ۲۱۶ در آتشکده ص ۲۳۲، بیت ۲۱۴
و ۲۱۵ در ریحانة الادب جلد ششم ص ۱۳۹ - به نام سیف الدین باخرزی
(مجله دانشکده ادبیات سال ۲) - به نام سید علی همدانی در کتاب
«اصول تصوف ص ۳۰۱» به نقل از کتاب «منقبة الجواهر».
۲۱۷ تا ۲۳۰ - این قصیده در «عشق و عقل» ص ۹۶ و ۹۷
مضبوط است.

۲۱۹ - منجوق: گوی و قبه ای که بر سر رایت (درفش) نصب
می کردند. ماهیچه علم، درفش، بیرق.
«همه گوش پر ناله بوق شد

همه چشم پر رنگ منجوق شد
شاهنامه جلد ۷

فگندند منجوق و کوس نبرد
گریزان برفتند پر خون و گرد».
(واژه نامک ص ۳۱۱)

باغ پنداری لشکرگه میرست که نیست
ناخنی خالی از مطرد و منجوق و علم.
فرخی (دیوان ص ۲۳۳)

۲۲۳ - سقر: به فتح سین و قاف، دوزخ، جهنم.
هرکه از پیش او هزیمت شد
از نهیب اندرون شود به سقر.

فرخی (دیوان ص ۱۳۳)
لمعه: به فتح لام و سکون میم، یک درخش، روشنی، پرتو.

چنان: به کسر جیم، جمع جنت، بهشتها، باغها.

گفتم ثواب خدمت او چیست خلق را

گفت این جهان هوای دل و آن جهان چنان.

فرخی (دیوان ص ۲۷۲)

۲۲۶- شکرانه: سپاسداری، شکرگزاری.

شکر ایزد که میان من او صلح افتاد

صوفیان رقص‌کنان ساغر شکرانه زدند.

حافظ (دیوان ص ۱۲۵)

۲۲۸- عشق و عقل (ن. ل): ز وصف رویش، که راز وصلش

۲۳۰- بحر محیط: نام دریایی است به مغرب بی‌منتها، و فلک

را نیز گویند (آندراج).

در این بیت معنی اصطلاحی صوفیانه بحر محیط منظور نیست.

۲۳۱ تا ۲۳۵- جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران ص ۷۴۲، عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، آتشکده (سادات

ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۶

۲۳۶ و ۲۳۷- جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران ص ۷۴۳

۲۳۸ و ۲۳۹- مرصاد ص ۳۳۷

۲۴۰ تا ۲۴۵- مرصاد ص ۳۳۳، تحقیق در احوال و آثار

نجم‌الدین کبری ص ۱۳۸، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۶

۲۴۱- مرصاد (ن. ل): دیدگان پردوختند

۲۴۴- فنا: مراد از فنا فنای عبد است در حق و فنای جهت

بشریت اوست در جهت ربوبیت، به وسیله کلمه فنا اشاره کنند به

سقوط اوصاف مذمومه و به واسطه کلمه بقا اشاره کنند به قیام اوصاف

محموده و چون هر بنده خالی از یکی از این دو حالت نیست بنابراین

هرگاه یکی از دو حالت نباشد قسم دیگر خواهد بود و علیهذا کسی که

فانی شده باشد از اوصاف مذمومه یعنی عاری شده باشد از

اوصاف مذمومه ظاهر شود در روی اوصاف محموده او، و کسی که

اوصاف مذمومه بر او غالب شود پوشیده می‌شود بر وی اوصاف و

فضائل محموده او و فناء عبد از افعال ذمیمه و احوال خسیسه خود

به واسطه عدم آن افعال است و فناء او از نفس خود و از خلق به

زوال احساس از نفس خود و خلق است و موقعی که از افعال و اخلاق و احوال خود فانی شود جایز نباشد که آنچه فانی از آن شده است موجود باشد.

(نقل از فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۳۶۶)

۲۴۵- مرصاد (ن. ل): مگر رمزی

۲۴۶ تا ۲۵۶- این قصیده در «عشق و عقل» ص ۹۰ و ۹۱ آمده است.

۲۴۶- عشق و عقل (ن. ل): پرپرند

۲۴۷- عشق و عقل (ن. ل): بدوختند

۲۴۸- زقه: به ضم زاء و تشدید قاف، دارویی است که چون بچه زاید از خرما و جز آن ترکیب داده در حلق او ریزند.

مکن به زقه تعلیم آشنا لب طبع

بس است طبع ترا شیر دایه الهام.

و آن دانه که طائر از گلو برآورده در دهن بچه اندازد.

(آنندراج)

زقه‌ای از دست شاهم بس بود

در جهمان این پایگاهم بس بود.

عطار (منطق الطیر ص ۶۱)

شکردن: به کسر شین و فتح کاف، شکار کردن.

زرستان مشک فشان جام ستان بوسه بگیر

باده خور لاله سپر صید شکر چوگان باز.

منوچهری (دیوان ص ۴۰)

۲۴۹- مرصاد (ن. ل): زکونین بگذرند.

هفت: هفت سیاره (خورشید، ماه، عطارد، زهره، مریخ، مشتری،

زحل).

شش: شش جهت و سمت (شمال، جنوب، شرق، غرب، بالا،

پایین).

پنج: پنج حسن ظاهری انسان (بویایی، چشایی، بینایی، شنوایی،

بساوایی).

چهار: ارکان اربعه، عناصر اربعه (آب، باد، خاک، آتش).

سه: موالید ثلاثه (جماد، نبات، حیوان).

۲۵۱- عشق و عقل (ن. ل): کی نیز سربه گلخن.

گلخن: به‌ضم گاف و سکون لام و فتح خاء، مزبله تون و حمام، مزبله، جایی که خس و خاشاک در آن ریزند.
من اندر کنج و دونان بر سر گنج

مگس در گلشن و عنقا به گلخن.

خاقانی (دیوان ص ۳۱۸)

۲۵۲- عشق و عقل (ن. ل): خوش همی برند.

سه شش: اصطلاحی است در بازی نرد که با سه طاس سه عدد شش آورند.

مهره شادی نشست و ششدره برخاست

نقش سه شش بر سه زخم کام برآمد.

خاقانی (دیوان ص ۱۴۳)

گر شاه سه شش خواست سه یک زخم افتاد

زنهار مگو که کعبتین داد نداد.

ازرقی هروی (دیوان ص ۹۹)

قمارخانه: قمار، باختن سر است در راه محبوب، و قمارخانه محل اهل دل است و کسانی که ترك سرکرده‌اند و قدم در راه عشق نهاده و مادام که تو خود را در قمارخانه فناء فی الله بکلی در نبازی فانی مطلق و کامل نشوی.

عراقی گوید:

به‌قمارخانه رفتم همه پاکباز دیدم

چوبه صومعه رسیدم همه زاهد ریایی.

(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۳۸۳)

۲۵۴- عشق و عقل (ن. ل): روزی که سر

حدثان: به فتح حاء و دال، حدوث در مقابل قدم، وجود بعد از

عدم.

چون ز کونین بدر نهاد قدم

حدثان را بماند و ماند قدم.

سنایی (حديقة الحقیقه ص ۲۲۴)

او سرغ ازل است اینجا آمده مسافر ابد، روی به حدثان ننماید که نه هر خانه‌ای آشیان او را شاید چون پیوسته آشیان از جلالت ازل

داشته است.

احمد غزالی (سوانح ص ۱۴)

۲۵۵- عشق و عقل (ن. ل): فرایند

۲۵۷ و ۲۵۸- عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، حاشیه صفحه

۱۱۱۵ کتاب آتشکده آذر، بیت دوم به نام نجم‌الدین رازی در فرهنگ جهانگیری به شاهد لغت «رایگان» آمده است.

۲۵۸- دست برداشتن از: رها کردن، ترك کردن، دست بازداشتن

از:

دست بردارید از خرید فروخت.

(ترجمه قرآن موزه پارس ص ۳۴۳)

چو مشرف دو دست از امانت برداشت

بباید بر او ناظری برگماشت.

سعدی (بوستان ص ۱۵)

پای باز کشیدن از: ترك کردن، رها کردن.

۲۵۹ تا ۲۶۲- دو بیت اول در حاشیه صفحه ۱۱۱۵ آتشکده

آذر (سادات ناصری) آمده و دو بیت دوم در «هفت اقلیم» ج ۳ ص ۱۱ مضبوط است. این دو قطعه ظاهراً از يك قطعه یا قصیده‌اند که پراکنده افتاده‌اند. سه بیت از این قطعه نیز در عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱ آمده است.

۲۶۳- مرصاد ص ۴۳۰ - مرموزات اسدی ص ۱۰۵ - این

بیت در مرصاد و مرموزات بدون نام گوینده است و چون همین بیت در کلیله (مینوی) ص ۱۰۳ نیز آمده مسلماً از نجم‌الدین رازی نیست. عارضه: کسالت، بیماری.

۲۶۴ تا ۲۶۷- آتشکده ص ۲۲۲، تحقیق در احوال و آثار

نجم‌الدین کبری ص ۱۳۸.

۲۶۸- آتشکده (سادات ناصری) در حاشیه ص ۱۱۱۶ به نام

نجم‌الدین رازی آورده شده است.

۲۶۹ و ۲۷۰- عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، آتشکده (سادات

ناصری) در حاشیه ص ۱۱۱۶

۲۷۱ و ۲۷۲- ریاض‌الشعرا ص ۵۶۵، عرفات العاشقین ص

۱۰۸۰، جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

ص ۷۴۳، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۵
گرد برآوردن از: نابودن کردن، ویران ساختن، دود و خاک و
دم برآوردن.

همه باره دژ بزد بر زمین

برآورد گرد از برویوم چین.

شاهنامه (نقل از فرهنگ تاریخی زبان فارسی ص ۴۷۴)

۲۷۳ تا ۲۸۵- این غزل در مونس الاحرار ج ۲ ص ۱۰۷۱

۲۷۵- گهر انداختن: در اینجا «گهر» کنایه از اشک است و
«گهر انداختن» کنایه از گریستن.

۲۷۸- انباردن: پرکردن، جمع کردن، گردآوردن، انباشتن.

ایشانند که می نه انبارند اندر شکم‌هاشان مگر آتش یعنی حرام.

(تفسیر شنقشی ص ۳۱)

آن چاه‌ها که از سوی ایشان است بینباریم تا ایشان را آب نباشد.

(قصص قرآن مجید ص ۹۸)

سپر انداختن: تسلیم شدن، اعتراف به غلبه کردن.

اگر ماهست می‌بینی که هر ماه

سپر بندازد از حیرت درین راه.

عطار (اسرارنامه ص ۱۱۸)

چه عجب داری ارفکنند سپر

شرم عثمان ز رعب پیغمبر.

سنایی (حدیقة الحقیقه ص ۲۴۰)

۲۸۲- مونس الاحرار: خالی - در حاشیه «حالی»

حالی: آنگاه، آن زمان.

حالی طاقت حرکت نداشت.

کلیله (نقل از معین)

۲۸۴- سطوت: به فتح سین و واو و سکون طاء، غلبه، قهر.

به لطف قبه اعظم به قدر عرش مجید

به حسن و زینت جنت به قهر و سطوت نار.

مجیرالدین بیلقانی (دیوان ص ۱۰۰)

۲۸۶- آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۵

همایی یافتن بر: کنایه از پیشی گرفتن و بلند قدر شدن،

دستگاه یافتن، برتری یافتن.

۲۸۷ تا ۲۹۰ - مرموزات اسدی در مزمورات داودی ص ۸

۲۸۷ - قلاش: به فتح قاف و لام مشدد، میخواره، باده پرست.

ساقی بیاز جامی وز خلوتم برون کش

تا در بدر بگردم قلاش ولا ابالی.

حافظ (دیوان ص ۳۲۴)

ای پسر میخواره و قلاش باش

در میان حلقه اوباش باش.

سنایی (دیوان ص ۳۱۲)

«قلاش اهل حال را گویند و دل و لا ابالی را گویند و کسی که

قطع علایق از دنیا کرده باشد. عراقی گوید:

در میکده با حریف قلاش

بنشین و شراب نوش و خوش باش»

(فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۳۸۴)

۲۹۱ تا ۲۹۵ - مرصاد ص ۲۶۱

۲۹۱ - شطار: (به ضم اول) جمع شاطر، به معنی عیار، و به فتح

اول صیغه مبالغه به همین معنی است چابکی و چالاکی شاطران و

عیاران، و هنرها و شیوه کار و وصف وضع و لباس آنان در داستانهای

از نوع سمک عیار و اسکندرنامه و رموز حمزه آمده است. در شعر

نجم رازی، طبق نسخ «فا، قب» چو شطار (به ضم شین)، و طبق سایر

نسخ چه شطار (به فتح شین) باید خوانده شود.

(تعلیقات مرصاد ص ۶۲۴)

۲۹۶ تا ۳۰۱ - مرصاد ص ۴۶۹، تحقیق در احوال و آثار

نجم الدین کبری ص ۱۳۹

۲۹۶ - مرصاد (ن. ل): کشیده ایم

۳۰۰ - کور و کبود: ناقص و رسوا، زشت و نادلپذیر.

چون فرو بسته باشی و حلاوت غیب نیابی و کور و کبود باشی.

بهاء ولد (معارف ج ۲ ص ۱۷۵)

آمد و دید انگبین خاص بود

کور شد آن دشمن کور و کبود

تاجران انبیا کردند سود

تاجران رنگ و بو کور و کبود

پیش هست وی بپاید نیست بود

چیست هستی پیش او کور و کبود.

مولوی (نقل از تعلیقات فیہ مافیہ ص ۲۹۸)

۳۰۲ تا ۳۰۴ - عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، آتشکده ص ۱۱۱۵

حاشیه.

۳۰۵ تا ۳۰۸ - کاشف الاسرار (فی کیفیة التسلک و الاجلاس فی

الخلوة) ص ۱۲۵

۳۰۹ - مرصاد ص ۴۵۷

۳۱۰ تا ۳۲۵ - مرصاد العباد ص ۴۴۴، مرموزات اسدی ص

۹۹، عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱ (که تنها ۴ بیت را دارد)، آتشکده

(سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۵، سبک‌شناسی بهار ج ۳ ص ۲۲، این قصیده

در مدح شاه داود سروده شده است. آقای شفیع کدکنی در تعلیقات

خود بر مرموزات آنرا به احتمال از نجم‌الدین دانسته و مرحوم بهار

در سبک‌شناسی ج ۳ ص ۲۲ به طور قطع از نجم‌الدین می‌داند.

۳۱۰ - کم کاست: به سکون میم، این ترکیب معنی ناقص و بی-

ارزش را می‌رساند.

۳۱۱ - مرصاد: شرم‌دار آخر مجوزین بیشتر آزار خلق - ن. ل:

کی روا دارد زخود آزار حق جستن کسی.

۳۱۲ - مرصاد: زشت باشد بهر دنیا موری آزدن ولیک

۳۱۳ و ۳۱۴ - در مرصاد به جای این دو بیت، مصرع اول بیت

اول با مصرع دوم بیت دوم تشکیل یک بیت داده‌اند.

۳۱۵ - این بیت در مرصاد نیست.

۳۱۶ - این بیت در مرموزات اسدی نیامده و در حاشیه مرصاد

نقل شده است.

تخته: صفحه‌ای که بدن مرده را روی آن غسل داده کفن کنند،

تابوت.

ترا به تخته تابوت هم کشد روزی

اگر خزانه و لشکر هزار خواهد بود.

سعدی (نقل از آندراج ص ۱۰۴۶)

- ۳۱۷- مرصاد: کجاست - ن. ل: کجاند
- ۳۲۱- مرصاد: داستان‌شان گر کسی داناستی
- ۳۲۳- مرموزات: بهتر کشتشی
- ۳۲۵- این بیت را «مرصاد» ندارد.
- ۳۲۶ و ۳۲۷- جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۷۴۲، عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ص ۱۳۷، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۶
- ۳۲۸ تا ۳۳۱- آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۷، بیت اول و چهارم این قطعه در هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۱ (ناتوانی و این بتر که ز جهل) آمده است. دو بیت نیز در عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱ آمده است.
- ۳۲۸- غدر: به فتح غین و سکون دال، مکرو حيله.
- در دولت فر خجسته آزادی
- در دایره سپهر بی غدري.
- منوچهری (دیوان ص ۱۱۰)
- ۳۳۲ تا ۳۳۴- جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه ص ۷۴۲، عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱ تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ص ۱۳۸، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۷
- ۳۳۵ تا ۳۳۸- عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱، آتشکده (سادات ناصری) حاشیه ص ۱۱۱۷، تحقیق در احوال و آثار ص ۱۳۸
- ۳۳۹ تا ۳۵۰- بخش اول این قطعه یعنی تا بیت ۳۴۷ در «عشق و عقل» ص ۵۷ آمده و بخش دوم یعنی از ۳۴۸ تا ۳۵۰ در حاشیه ص ۱۱۱۷ آتشکده (سادات ناصری) است. سه بیت از این قطعه در عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱ آمده است.
- ۳۴۰- عشق و عقل (ن. ل): مذلت آشیان
- ۳۴۱- عشق و عقل (ن. ل): پرورده حضائر
- حظائر: جمع حظیره که به معنی محوطه‌ای است که پیرامنش از چوب و نی و خار حصار کشند، دیوار بست. «حظائر قدس» به معنی بهشتها و باغهای بهشت است.
- «پس چون ارواح را در حظایر قدس در ریاض انس این چنین

اتصالی باشد صورتی را چه تفقد باید کرد که عرق نسب‌هاش به صدمه
موری از هم بگسلند، ترکیبی را چه تمهد باید کرد که نقش تربیتش
به سطوت بی‌انصافی فرو ریزد»

سنایی (دیوان ص ۱۲۲)

۳۴۲- عشق و عقل (ن. ل): خو کرده‌ای به زقه، سرگشته در

تعوق

رقه: به کسر راء و تشدید قاف، الفت، مهربانی، محبت، رقت.

۳۴۳- الست بربك ← ابیات ۵۹ و ۶۰

دردی: به ضم اول، آنچه ته‌نشین شود از روغن و شراب، درد.

چو آمد کوزه عمرم به دردی

نه قوت ماند و نه نیرو نه مردی.

عطار (اسرارنامه ص ۱۵۶)

مضطر نشدی ز بستن نعل دردی ندهی ز اول خم.

انوری (دیوان ج ۱ ص ۳۳۲)

۳۴۶- هویت: هویت عبارت از ذات مطلق است و وجود هرگاه

به‌طور مطلق مأخوذ گردد «نه به شرط شیء و نه به شرط لاشیء» هویت
ساریه در جمیع موجودات نامند که وجود مطلق است.

(نقل از فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۴۹۹)

۳۴۷- عشق و عقل (ن. ل): چو شاه باز

نشیمن اول: منظور ملکوت اعلی است.

بوم: جغد.

این بوم مرغی است که به شب قوتی تمام دارد و به روز هیچ

قوت ندارد و با کلاغ عجیب مخاصمتی دارد و عداوت سخت و در
خرابه مقام دارد یا در کوه.

(فرخنامه جمالی ص ۷۶)

خس: پلید، پست.

و لیکن تو دنبال دیو خسی

ندانم که در صالحان چون رسی؟

سعدی (بوستان ص ۱۹۳)

۳۵۰- دو اسبه: سریع، شتابان ← ابیات ۸۳ و ۸۴

دو اسبه فرستاده آمد به ری

چو باد خزانسی به فرمان کی.

(فردوسی)

در پیش ازدهای دمان در محاربت

برتار عنكبوت دو اسبه رود سوار.

(سوزنی)

آگه نیی که بر دلم از غم چه درد خاست

محنت دو اسبه آمد و از سینه گرد خاست.

(خاقانی)

شب و روز برطرف آن رودبار

دو اسبه همی راند بر کوه و غار.

(نظامی)

(شواهد از لغت نامه دهخدا)

۲۵۱ تا ۲۵۳- این سه بیت به طور پراکنده آمده اند که احتمالا

از يك قطعه هستند. بیت اول در سبك شناسی بهار ج ۳ ص ۲۵،

بیت دوم جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه

تهران ص ۷۴۳، بیت سوم در «کاشف الاسرار» ص ۴۹ مضبوط است.

۲۵۱- شوخ چشمی: اینجا شوخ چشمی به معنی حقیقی آن که

قدما شوخ روئی و به جای تهور و جسارت و بیباکی به کار می بردند

استعمال شده است.

(بهار، سبك شناسی ج ۳ ص ۲۵)

۲۵۴ تا ۳۷۰- این تنها مثنوی است که از نجم رازی یافت شده

که در مرصاد العباد ص ۴۵۵ مضبوط است.

۳۵۵- پیاده: هشت مهره ردیف جلوی بازی شطرنج که اغلب

فدا می شوند.

به طرح انداختن: از دست دادن عمدی بعضی از مهره ها خصوصا

پیاده برای رسیدن به هدف بعدی در جهت برد بازی شطرنج.

۳۶۲- تخته $\leftarrow$ بیت ۳۱۶

۳۶۳- ریمن: به کسر میم، ریم (چرك) + ن (نسبت، مانند

«ین» نسبت: چركین، چركن - غمگین، غمگن) چرك آلود، چركین، پلید.

۳۶۴- وزر: به کسر واو و سکون زاء، گناه، بارگران، وبال، نکبت.

۳۷۱ و ۳۷۲- این رباعی در مرموزات اسدی ص ۱۲۳ بدون ذکر نام شاعر آمده که به احتمال بسیار از نجم رازی است.

۳۷۳ و ۳۷۴- مرصاد ص ۱۳۲

۳۷۵ و ۳۷۶- عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱

۳۷۷ و ۳۷۸- عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱

۳۷۹ و ۳۸۰- عرفات العاشقین ص ۱۰۸۱

۳۸۱- فرهنگ جهانگیری ج ۱ ص ۷۵۷ به‌شاهد لغت «سغاخ»

در معنی زمین نرم.

۳۸۲ تا ۳۹۱- هنگامی که اوراق این کتاب برای چاپ در چاپخانه آماده می‌شد، کتابی از نجم‌الدین رازی موسوم به «رسالة الطیور» منتشر شد. این کتاب را آقای دکتر امین ریاحی همراه با رساله‌ای از ابویعقوب یوسف همدانی عارف برجسته قرن ششم موسوم به «رتبة الحیات» تصحیح کرده‌اند.

رسالة الطیور به زعم مصحح ارجمند از آثار جوانی نجم‌الدین است که در آن چهل و هفت بیت موجود است. ایشان معتقدند که همه ابیات از خود مصنف است اما ما در این جا ده بیت از آنها را که به‌نام او صراحت دارد به مجموعه اشعار اضافه می‌نماییم که به روال کار لطمه‌ای وارد نیاید. این اشعار به ترتیب در صفحات ۱۰۶، ۱۰۹، ۹۳، ۱۰۸ و ۱۰۷ «رسالة الطیور» مضبوط است.

فہارس

فهرست لغات و ترکیبات

آشیان ۶-۶۹-۸۱-۲۰۶-۲۲۱	«آ»
۲۴۶	آب حیات ۲۹۹
آشیان ساختن ۲۵۵	آب رخ (کسی) ریختن ۳۳۶
آفاق ۲۲۰	آب زندگانی ۴۰-۴۴-۱۴۸
آفتاب ۶۱-۶۲	آتش ۴۰-۴۷-۶۴-۱۲۵-۱۶۸
آفرینش ۱۷۸	۲۳۸-۲۷۷-۳۳۶
آگاه ۱۸۲	آتش در زدن ۳۳۷
آلایش ۱۷۵	آتش در کام زدن ۱۶۸
آلودن ۹۱-۱۷۱	آخر ۹۵-۳۱۰-۳۵۲
آلوده ۱۳۲	آراستن ۵۷
آموختن ۲۴۰-۲۴۲	آرایش ۱۷۵
آن ۱۰۶	آرزو ۲۷۶
آن جهان ۳۶۴	آرزومند ۲۶۹
آن چنان ۱۰۶	آزاد ۹۲
آواز اندر دادن ۱۴۶	آزار جستن ۳۱۱
آوردن ۱۰۹-۱۱۰-۱۲۹-۲۸۰	آزردن ۳۱۲
۳۵۷	آستان ۳۵-۳۳۳
آینه ۲۱-۲۲-۱۱۲-۱۷۳	آسمان ۲۰۹-۲۲۴
	آسیا ۶۶
«الف»	آشنا شدن ۴۹-۳۷۵
ابد ۸-۲۴۰-۳۱۵-۳۷۲	آشنایی داشتن با ۴۱

افغان ۲۲۴	ابراهیم وار ۱۸۰
اکنون ۲۸۶	اجزا ۲۶۲
اگر چه ۲۹۹-۳۵۴	اجل ۱۵۴-۲۳۶-۲۶۲
الست ۵۹-۶۰-۹۹	احتشام ۱۸۶
الطاف ۳۴۲	ادب ۳۳۳-۳۳۴
الهی ۱۷۳	ارادت ۸۳
امانت ۲۹۶	ارزیدن ۳۱۲
امروز ۲۳-۵۶-۵۸-۱۴۰-۲۲۶	ارغوان ۲۳۷
۳۲۲-۳۲۳	از آنک ۳۱۲
امید ۵۲-۶۷-۱۵۳-۲۶۳	از برای ۲۴۱
امیدوار ۲۵۶	از بهر ۱۵۳
امین ۲۳۴	از پای نشستن ۱۵۴
انباردن ۲۷۸	از پی ۳۵۰
انداختن ۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶	از تخت به تخته کشیدن ۳۶۲
۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱	ازل ۸-۶۴-۱۲۲-۱۴۹-۲۴۰
۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶	۲۶۶
۳۵۵	اژدها ۲۰۳
اندازه ۷	استظهار ۳۷۰
اندر پی ۱۶۰	استعارت ۱۹۸
اندر دادن ۱۴۵-۱۴۶	اسرار ۲۹۸
اندر فکندن ۲۴۴	اسلام ۱۶۶
اندر کنف خویش داشتن ۲	اسیر ۲۶۷-۳۴۱
اندوختن ۲۴۵	اشارت فرمودن ۹۲
انسان ۳۴۵	اصل ۵
انس گرفتن با ۳۴۵	اعمال ۱۹۱
انس و جان ۲۱	افتادگی ۳۵۱
انشاکردن ۱۹۳	افتادن ۲۰۹-۲۸۲
انگبین ۱۸۷	افراز ۱۳۳
انوار ۲۹۷	افروختن ۲۴۰
انها کردن ۱۹۲	افزون ۲۴-۹۰
اوباش ۲۹۰	افعل ۳۴

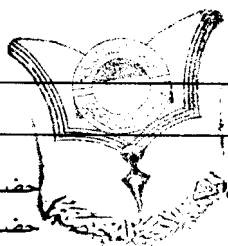
اول ۳۴۷	باز خواستن ۳۲۹
ای دریغ ۳۲۴	بازدانستن ۳۶۶
ایرانی ۳۱۷	بازرهیدن ۳۳۸
ایشان ۲۵۶-۳۵۸	باز شدن ۸۲
ایمان ۵۱	باز شدن از ۸۱
اینت ۱۶۶	باز شدن به ۸۱-۱۰۷-۳۷۴
این جهان ۱	بازکشیدن ۲۵۸
این چنین ۱۴۴	باز گشتن ۲۷
ایوان ۳۴۹	باز گفتن ۳۱۹
	بازماندن ۳۳۰
«ب»	باستان ۳۲۱
باب ۱۹۳	باطل ۳۱۱
باختن ۲۳۹	باغ ۱۸۷
باخرد ۳۳۵	باقی ۲۴-۲۶-۲۸۴-۲۸۵-۳۱۵
باد ۴۰-۸۳-۳۷۱	۳۴۷-۳۴۸
باد ۳۷۱-۳۷۲	باقی ماندن ۳۲۰
باد سحری ۲۳۳	بال ۲۴۶
باده ۲۴-۵۹-۹۹-۱۰۵-۱۱۹	بالا ۳۰-۱۵۴
۱۴۸-۲۰۲-۲۳۶-۲۳۷-۲۸۴	بال و پر ۲۷۷
بادۀ ناب ۱۴۵	بت ۳۳۲
بار ۱۱۵-۱۸۳-۲۲۲-۲۳۵	بجا ۱۸۴
بار امانت کشیدن ۲۹۶	بجز ۲۴۸-۳۰۴
بارگاه ۲۲۵-۲۹۶	بجمله ۱۳
بارگه ۱۴۱	بحر ۱۲۹-۲۲۰
بارگیر ۳۷۸	بحر محیط ۲۳۰
باری ۲۰۲	بخیره ۱۵۷
بار یافتن ۲۲۵	بدون ۸۷
باریک ۱۶۳	بدی کردن ۳۲۰
بازآمدن ۸۶	بر آتش عشق سوختن ۲۳۸
بازبردن ۲۵۲	برآمدن از ۲۶-۲۲۱
باز خشین ۱۷۶	برآمدن با ۳۵۱

بلند برداشتن ۲۳۲	برآوردن ۱۳۶-۲۵۴-۲۷۱-
بلی ۱۸۸	۲۷۲-۳۳۱
بمثال ۳۵	بر بستن ۳۷۸
بند ۹۰-۹۲	برپردیدن ۳۴۷
بندشکن ۹۰	برجا ۳۱۵
بندگی ۲۶۵	برخاستن ۵۸-۱۳۲-۱۴۴
بنده ۱۱۸-۲۶۶-۳۵۳	برخاسته ۸۹
بنفشه مو ۱۹	برخود خندیدن ۱۵۷
بوالعجب ۲۰۹	برخوردار ۲۱۴
بود ۱۳۹	برداشتن ۲۲۰-۲۳۲-۲۸۳
بوك ۹۷-۱۰۲	بردوختن ۲۴۱
بوم ۳۴۷	برکشیدن ۱۶۶
بوی ۳۳۴	برکندن ۳۰۲-۳۳۵
به پرواز آمدن ۸۵	برگذشتن ۳۷۶
به چشم آمدن ۲۵۱	برگرفتن ۱۸۰-۳۲۱
به در انداختن ۲۸۴	برگشتن از ۳۷۶-۳۷۹
به در رفتن ۹۸	برنثابیدن ۲۲۲
به دست آمدن ۳۱۲	برون آمدن ۳۵۳
به دو اسبه ۸۴	برون پریدن ۲۵۵
به راحت ۱۶۵	بزم ۶۴
بهشت ۱۶-۸۷-۲۵۱	بسان ۶۴
به طرح انداختن ۳۵۵	بستن ۶۳-۶۴-۱۴۳-۱۵۸
به طعنه گفتن ۷۹	بسته کمر ۳۱۷
به فرمان بودن ۳۷۱	بسی ۱۰۳-۱۰۸-۲۹۸
به گرد (کسی) گشتن ۱۵۶	بسیار مانده ۲۱۳
به يك دم ۲۵۳	بشارت بردن ۱۹۶
بیان ۱۱۵-۱۸۹-۲۱۸	بشریت ۲۵۵
بیت ۱۹۳	بعاقبت ۶۵
بیچارگان ۳۶۰	بلا ۲۷۹
بیچاره ۱۰۴-۲۷۵-۳۰۴	بلبل ۱۳۵
بیخبر ۱۲-۳۱	بلند ۱۰۵-۳۴۹

پای ملخ به (نزد) سلیمان بردن:	بیخود ۲۴۶
۱۱۰-۱۲۸	بیدار شدن ۱۱۹-۲۱۲-۲۶۲
پایه ۱۷	بیدار مانده ۲۱۲
پذیرفتن ۱۱۰	بیداری ۱۶۰
پرآتش ۴۷	بیدل ۱۴۱-۲۲۴-۲۴۲
پرتو ۸۸	بی رنگ ۸۸
پر خاش ۲۸۷	بیرون کردن ۶۶
پر خطا ۳۸۰	بیزار شدن ۱۲۰
پرداختن ۵۵-۴۴۱-۳۷۴	بی زبان ۲۰۸
پر کردن ۲۵	بی سر ۱۴۱
پرگار ۲۹۲-۳۰۱	بیش و کم ۵۴
پروا ۳۲۴	بیضه ۲-۲۲۱
پرواز ۸۵	بیع ۲۰۰
پرواز کردن ۲۴۹	بیقین ۵۶
پروازکنان ۸۶	بیگانه ۱۱۷
پروانه ۴۶-۱۱۷-۱۴۹-۱۵۵	بیگانه شدن ۳۷۵
۲۴۳-۲۷۷-۲۸۰-۲۸۹-۳۷۳	بی گمان ۳۲۹
پروانه صفت ۱۰۲-۱۲۶	بیمار ۲۶۳
پرو بال ۷۶	بیمار شدن ۲۶۰
پروردن ۱۲۲	بی مایی ۱۸
پرورده ۳۴۱	بینا ۲۹-۳۲۲
پرورش ۲۴۸	بیوفا ۲۰۱-۳۱۱-۳۱۳
پریدن ۲۰۶-۲۴۶-۲۵۵-۳۴۶	«پ»
پریده ۹۷	پاره ۲۸
پست ۱۰۵	پاسبان ۳۵
پسر ۲۰۵	پاك ۳۳۹
پسین ۱۶۵	پاك کردن ۱۷۵
پلك ۲۸	پانهادن ۲۰
پنج ۲۴۹	پای ۹۳-۱۱۱-۲۵۶-۲۷۶
پنهان ۱۴۲	پای بازکشیدن ۲۵۸
پنهان داشتن ۲۲۷	

تشنه ۱۵۱-۱۵۲	پوست ۲۵-۱۳۷
تصرف ۳۴۲	پوست بیرون کردن ۶۶
تغییر ۲۶۴	پیاده ۳۵۵
تقدیر کردن ۲۶۶	پیاله ۲۳۷
تقصیر ۲۶۵	پیام دادن ۳۳۲-۳۳۳
تکیه کردن ۲۰۱-۳۲۸	پیدا ۳۲۵
تمتع ۱۸۹	پیرامن ۱۰۱
تمنا ۱۸۸	پیرمغان ۱۴۷
تن ۳۴۴-۳۶۳	پیش کشیدن ۲۸۲
تندباد ۳۶۲	پی کردن ۱۷۸
تنگ آمدن ۸۷	پیمودن ۱۰۸
تنگنا ۲۴۹-۳۴۶	پیوستن ۳۷۷
تنها ۳۰	پیوسته ۱۴۴
توحید ۱۸۲	
تورانی ۳۱۷	«ت»
توقع ۱۸۵	تاب ۲۲۰
تویی ۹۶-۱۴۴-۱۶۲	تاب آوردن ۲۴۲
تهی کردن ۲۵	تاج ۳۵۷
تیر بلانداختن ۲۷۹	تاره موی ۱۶۳
تیره ۳۱۹	تازه ۳۰۹
تیغ ۱۷۸-۳۱۷	تجارت ۲۰۰
تیارخوردن ۲۶۰	تجلی ۵۱-۵۲-۵۴-۱۲۰-۲۵۳
تیمار یافتن ۲۶۰	۲۸۵
	تحفه ۱۲۷
	تحریر ۲۵۴
«ث»	تخت ۳۱۶-۳۶۲
ثروت ۱۸۶	تخته ۳۱۶-۳۶۲
ثریا ۶۳	تخم ۵۶
	ترجمان ۱۱۶
«ج»	ترك ۱۹۷
جاروب ۱۸۰	تسلیم کردن ۵۶
جام ۱۲۰	

جمال ۲۲-۴۵-۷۱-۱۶۱-۱۷۳	جام اندر فکندن ۲۴۴
۲۰۶-۲۱۷-۲۶۴-۳۴۵	جام خسروانی ۱۴۷
جمله ۲۴۶-۳۵۸	جام گران ۱۴۷
جنان ۲۲۳	جامه ۱۶۶
جنت ۲۵۰	جانان ۲۱۱-۲۱۷
جنگ ۱۱-۲۸۷	جانانه ۱۴۹
جو ۳۶۹	جان باختن ۲۳۹
جوانی ۴۳-۳۳۶	جان برکف دست آوردن ۲۸۰
جود ۲۲۰	جان برکف دست نهادن ۱۰۲
جوزا ۶۳-۳۱۷	جان بر لب آمدن ۱۱۳
جویا ۳۵۲	جان به سلامت بردن ۳۰۳
جهانیانی ۱	جان دادن ۱۶۵
جهان فانی ۳۲۵	جام جم ۳۲۵
جهان گذاشتن ۱۵۹	جانباز ۳۷۳
جهان گرفتن ۳۱۴	جان سخن ۱۱۵
جهانیان ۱۴	جاودان ۳۳۰
جهل ۶۲-۲۹۸-۳۳۱	جاودانی ۳۹-۴۳
جهیدن ۸۳	جاوید ۶۷-۳۳۰
جیب ۲۵۴	جاه ۱۸۶-۲۰۳-۳۶۱
جیفه ۱۷۱-۲۵۷-۲۸۶	جبه ۱۸۵
«ج»	جدا شدن ۴۹
چار ۲۴۹	جدایی ۴۱
چاکر ۱۵	جریده ۳۶
چاه ۱۷۹-۲۰۳	جسم ۲۲۱
چاه در راه کندن ۲۱۶	جسمانی ۲۰۸
چراغ ۱۶۵	جغدوار ۱۷۶
چرخ ۳۰۰-۳۵۷	جفاکشیدن ۲۶۸
چریدن ۲۵۰	جفت شدن ۳۸
چشم ۱۷۰-۲۵۱-۳۲۲	جگر ۲۸-۱۳۲-۲۷۶-۳۲۶
چشمه ۱۷۰	جلال ۱۲۰-۲۱۹-۲۵۵-۳۴۵
	۳۵۳



حضرت ۱۹۰-۱۹۵-۲۴۷

حضرتی ۳۴۲

حظائر ۳۴۱

حق ۲۶۶-۳۱۱-۳۶۵

حقیقت ۱۳۷

حکم ۲۲۲

حکم‌کردن ۲۹۳

حلق ۸۰

حور ۱۶-۱۸۷

حیات ۲۶۹-۲۹۹

حیف ۱۴۸

حیوان ۳۳۹

چشیدن ۱۱۵-۳۴۳

چگونه ۲۲۷-۲۴۲

چمن ۵۸

چنان ۵۴-۱۹۴

چندان ۳۴-۱۰۴

چندین ۳۴۹

چنین ۱۸۵-۱۹۵-۲۰۵-۳۲۴

۳۴۴

چوب ۶۶

چینه ۲۰۶

«ح»

حاشا ۴۹

حاصل ۱۴-۳۷۱

حاصل شدن ۱۸۸

حاکم ۳۱۳

حال ۲۳۷-۳۱۹-۳۲۱

حالی ۲۸۲-۳۷۷

حامی ۲

حد ۲۳

حدثان ۲۵۴

حدیث ۳۷۶

حدیث‌گفتن ۲۲۹

حرص ۳۷۷

حرف ۱۶۱

حرمت ۱۸۶

حریف ۲۰۲-۲۸۱-۲۳

حریم ۲۹۸

حساب ۳۶

حسن ۱۰۴-۱۶۹-۲۱۸-۳۲۷

حسیب ۱۳۴

«خ»

خار در راه نهادن ۲۱۵

خار ره ۱۶

خاستن ۱۵۰-۵۸؛

خاک ۲۵۶-۲۷۵-۲۹۰-۳۱۹

۳۶۳

خاکی مسکن ۱۳۱

خالی ۳۱

خانه فروش‌زدن ۳

خبرداشتن ۲۳۱-۳۲۶-۳۲۷

خجالت بردن ۱۹۲

خجسته ۲۶۹

خجل گردیدن ۱۹۴

خدا ۳۳۸

خدای ۱۵۳-۳۷۹

خدمت کردن ۱۸۵

خر ۱۸۳

خراب ۱۴۶-۱۷۶

خواندن ۱۴۸-۱۹۴	خرابات ۲۴۴
خودی ۲۳۱	خراشیدن ۲۸۸
خور ۲۳۱	خرد ۳۱۱-۳۱۸-۳۷۲
خورشید ۶۸-۱۷۰-۲۶۱-۲۸۵	خرگاه ۱۸۱
خوش ۳۵۰-۳۵۴	خرم ۲۶۲
خوشدل ۳۶۸	خرمن ۱۰۱
خوش‌منش ۷۳	خروشیدن ۲۸۸
خوش‌منشی ۱۶۵	خریدن ۲۹۴-۳۰۴
خوشه ۶۵-۱۰۱	خزانه ۱۹۱
خوشی ۱۶۶	خس ۲۵۷-۳۴۷
خوکردن ۱۲۱-۳۴۲	خسبیدن ۱۶۰-۲۶۱
خوناب ۲۲۴	خستن ۱۴۳
خون جگر ۲۷۶	خسته ۷۳-۱۶۳
خونخوار ۱۴۳	خسرو ۳۱۰
خون دل ۱۵۱	خسروانی ۱۴۷
خون ریختن ۲۹۰	خشین ۱۷۶
خونریز ۸۰	خصال ۲۶۹
خونریزی ۸۰	خضروار ۲۹۹
خون مکیدن ۳۶۰	خط ۱۹
خونین ۲۷۳	خطا کردن ۲۶۵
خوی سبعی ۸۱	خفتن ۵۸
خویش ۱۱۷	خفته دل ۲۱۲
خویش ۳۶۷	خلاف ۳۰۳
خویشتن ۸۹-۲۸۹-۳۲۳-۳۳۱	خلد ۱۸۷-۲۹۵
۳۶۷-۳۶۹	خلق ۱۲-۳۲-۷۹-۱۳۴-۱۴۲
خیره خند ۷۳	۲۷۰-۲۲۴-۳۲۵-۳۵۸
خیمه زدن ۱۸۱	خمخانه ۲۵۳
	خندیدن بر ۱۵۷-۲۰۰
«د»	خواب ۱۶۰-۳۵۰
داد دادن ۳۰۹	خواب و خور ۲۳۱
دادکردن ۳۸۱	خواری ۲۰-۳۴۰

داده ۲۰۲	دردمند ۷۳
دار ۲۹۳	دردی ۳۴۳
دارا ۳۱۴	دردی‌کش ۱۰۰
دارو ۲۶۳	در رفتن ۱۴۲
داستان ۲۰۷-۳۲۱	در زدن ۳۳۷
داستان زدن ۲۰۷	درسر بودن ۸
داعی ۱۸۸	در سر (چیزی) شدن ۱۲
داغ ۳۲۶	در عبارت آوردن ۱۹۸
داغ جدایی ۴۱	در فریفتن ۳۵۶
دام ۱۵۵	در قلم آمدن ۱۹۲
دامن ۲۵۴	درگاه ۱۷۵
دانا ۳۲۱	درگه ۱۵-۳۴۹
دانستن ۴۹-۵۰-۷۳-۷۴-۹۳	درمان ۷۸
۱۱۶-۱۲۸-۱۹۷-۲۶۶	درمان طلب ۷۸
۲۶۹-۲۷۸-۳۰۲-۳۲۸	درمان کردن ۱۱۳
۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱	در نوشتن ۹۵
دانه ۶-۱۵۵-۲۰۶-۲۵۰	در نهادن ۳۸۰
دایم ۱۸۹	درودن ۳۲۳
دایه ۱۸	درون ۳۵۳
درآمدن ۹۸-۲۹۷-۳۵۱	درویشك ۳۶۰
درآوردن ۲۵۱	دریا ۱۵۲-۳۱۸
درانداختن ۵۶-۲۸۰	دریافتن ۲۱۹-۲۲۹-۳۶۷
درانداخته ۱۲۵	دریغ ۳۲۴
دربار ۲۷۶	دست ۸۲-۸۶-۹۱-۹۲-۹۳
در بستن ۳۷۷	۱۰۲-۱۶۴-۱۷۶-۲۳۶
درخت ۱۳۵	۲۵۷-۲۶۷-۲۸۰-۳۶۳
در خود طلبیدن ۱۷۴	۳۷۴
در خور ۱۰۳-۱۷۱	دستار ۱۸۵-۲۸۲
درد ۳۱-۷۳-۷۸-۸۳-۲۶۳	دست بد داشتن از ۲۵۸
در دادن ۱۴۷-۱۴۸-۲۵۳	دست دادن ۸۳
درد دل ۲۷۴	دست درگرددن (کسی) کردن ۱۰۲

۲۴۶-۲۵۲	دست گرفتن ۱۵۴
۲۴۷-۷۹ دوختن	دشمن ۶۸-۲۱۴-۲۸۹-۳۶۳
۲۴۷ دیده	دشمن شدن ۶۲
۲۰۱-۲۹۲ دور	دشمن گشتن ۶۸
۳۴۲ دوران	دعوی ۱۹۴-۲۱۷
۲۹۵-۹۵-۸۸-۴۰ دوزخ	دغا ۲۰۲
۱۰۳-۹۶-۲۷-۲۶-۲۵ دوست	دفتر ۱۰۳
۱۳۷	دلبر ۱۴۱
دوست داشتن ۵۰	دل برکندن ۳۰۲-۳۳۵
دوست کش ۳۵۴	دل بستن (در، اندر) ۲۰۱-۲۱۳
دوش ۳۳۹	۳۶۶-۳۵۴
دو عالم ۴۶-۱۸۲-۲۴۱-۲۴۴	دل خونین ۲۷۳
۳۳۷-۲۴۵	دل دادن به ۲۵۷-۲۵۹
دوکون ۶-۱۷-۷۰-۲۴۹	دل داده ۲۹۵
دولت ۸۳-۱۵۳-۳۳۰-۳۵۴	دلدار ۲۹۵
۳۵۶	دلریش ۷
دون ۶۲-۶۸-۲۱۲-۳۷۹	دلوق ۷۹
دویدن ۹۳-۳۵۰	دلک ۱۳۳
ده ۱۴۶	دلکش ۴۷
دهان ۲۱۷-۲۲۹-۲۳۶	دل نهادن بر ۱۵۳
دهن ۸۸	دل و جان دادن ۲۶۸
دی ۵۶-۱۴۰	دم زدن ۲۱۰
دیدار ۱۵۱	دمساز شدن با ۳۷۳
دیدگان ۱۱۱	دم سرد زدن ۱۳۵
دیدن ۱۷-۲۷۰-۳۲۲	دمی ۳۷۳
دیده ۶۱-۷۲-۷۰-۹۴-۱۱۲	دنیی ۲۱۳
۲۱۲-۲۴۱-۲۴۷-۲۷۶	دنیی غدار ۲۵۹
۳۰۰	دواسبه ۸۴
دیر ۱۰۶-۱۴۰	دواسبه دویدن ۳۵۰
دیری ۱۴۰	دوای جان ۷
دین ۸۳-۳۰۴-۳۲۴-۳۳۶	دو جهان ۱۳-۲۱-۲۲-۷۱-۲۲۲

رسم ۱۲۸	دین فروختن ۳۷۹
رسوا ۳۲۰	دین هدی ۱۸۹
رشته ۱۶۸-۶۴-۴۲	دیوار ۲۶۱
رضا ۳۰۳	دیوانگی ۱۵۰
رضا طلبیدن ۲۶۸	دیوانه ۲۷۷-۱۵۶-۱۵۰-۱۱۸
رقه ۳۴۲	دیوانه شدن ۳۷۶-۴۶
رکت ۲۵	
رند ۱۰۰-۷۴	«ذ»
روا داشتن ۳۱۱	ذات ۲۱۸
روح ۱۳۷-۱۳۱-۸۶-۸۲-۸۱	ذره ۲۲۲
۳۴۴-۳۳۹-۱۷۷	ذوق ۱۱۵
روحانی ۲۰۸	
روز حساب ۳۶	«ر»
روزگار ۳۵۹-۲۱۲	راحت ۱۶۵
روشن ۳۱۹	راز ۲۴۵-۲۲۷-۲۲۲-۱۰۸-۹۸
روشنایی ۴۲	راز گفتن با ۲۰۸
روشنی ۱۶۸	راست ۱۵۴-۸۰
رونهادن ۸۲	راستی ۳۱۰
روی آوردن به ۱۰۹	راکب ۱۳۱
روی سرخ کردن ۱۳۰	رام کردن ۳۵۸
روی کردن به ۷۱	راهرو ۳۸۰
روی نهادن ۸۴	راه عشق ۱۱
روییدن ۵۶	رای ۳۱۹
رهاندن ۳۳۷	رایگان دادن ۲۵۸
ریختن ۳۳۶-۲۹۰	رحمت ۲۳۳
ریسمان ۳۶۳-۱۵۸	رحیم ۱۹۴
	رخ ۳۷۳-۲۸۳
«ز»	ردا ۱۸۵
زآن ۲۵۰-۱۱۹-۹۴	رزم ۳۱۸
زآن روی ۱۱۲-۱۱	رساندن ۳۳۸-۳۳۴
زآن سان ۲۲۶	رستن ۱۹

زآنکه ۲۹۴	«س»
زاغ صفت ۱۷۱	ساختن ۵۵-۲۳۸-۲۵۵
زاهد ۳۰۴	ساز ۸۵
زایل شدن ۲۶۳	ساقی ۲۳-۲۴-۱۴۵-۲۳۶-۲۴۴
زاییدن ۳۰۷	۲۵۳-۲۸۴
زبان ۳۳-۱۱۶-۲۰۸-۲۱۷	سال ۳۶۱
زبانه زدن ۱۹۹	سایه ۱۵-۱۷-۱۲۸-۱۸۷-۲۶۱
زحمت ۱۲۴	سایه یزدانی ۱
زر ۲۸۱	سبب شدن ۲۶۳
زقه ۲۴۸	سبزه ۱۹
زکوة دادن ۱۹۱	سبعی ۸۱
زلف ۹۳-۱۱۸-۱۴۳-۱۵۰	سپاه ۳۱۸
۳۳۴	سپرانداختن ۲۷۸
زمان ۲۲۵	سپردن ۱۱۱
زمانه ۳۱۶	سپهر ۹۵
زمین ۲۲۴-۳۴۹	سپیده دم ۲۷۵
زمین بوسیدن ۳۳۳	ستدن ۵۲
زنجیر ۱۱۸-۱۵۰	ستم کردن بر ۱۳۴
زنداد ۳۴۴	سجاده ۱۰۰
زندگانی ۴۰-۴۴-۱۴۸	سحر ۲۰۸-۳۳۲
زنده ۶۹	سحر کردن ۱۸۴
زنده جان ۳۳۵	سحر که ۳۳۹
زنهار ۲۲۹	سحری ۲۳۳
زود ۱۴۰	سغاخ ۳۸۱
زودی ۱۴۰	سخت ۱۹۳-۲۰۲
زیان ۳۰۴	سغن ۱۱۵
زیبا ۳۱۲	سغن گفتن ۳۳
زیر ۲۵۱-۲۹۱	سرا ۹-۲۱۳
زیرا ۲۹۲-۳۰۱	سراب ۳۵۶
زیر و زیر ۲۸۵	سرانداختن ۲۷۳-۲۸۲
زیره به کرمان بردن ۱۲۷	سرای ۱۵۳

سودا ۳۰-۳۲-۴۵	سرای غرور ۳۶۶
سود کردن ۳۴	سر برآوردن ۱۳۶-۲۵۴-۲۷۱
سود نداشتن ۳۰۴	سربریدن ۶۵
سور ۵۳	سربسر ۳۱۲
سوز ۴۱-۱۵۸	سربه جیب تحیر فروبردن ۲۵۴
سوز دل ۱۵۷-۲۷۳	سرخ روی شدن ۱۹۱
سوز غم ۲۷۱	سرخ کردن ۱۳۰
سه ۲۴۹	سرد ۲۵۹
سیب ۱۳۴	سر رشته ۴۲-۱۶۸
سیخ ۲۸	سر زیر پا نهادن ۲۹۱
سیر آمده ۸۹	سر فروکردن ۱۳۵
سیمرخ ۲۲۱	سرکشی ۶۵
سینه ۳۸۱	سرگشته ۲۸۳-۳۴۲
«ش»	سرگشته گشتن ۳۵۲
شادمان ۳۶۸	سرمايه ۱۳۹
شادمانی ۳۹	سرمست ۵۹
شادی ۵۳-۲۷۰	سرهنگ ۱۷۵
شاهنشاه ۱۷۶	سریر ۳۵۷
شاهنشاهی ۲۲	سرکشیدن ۲۶۸
شاهنشاه ۱۵	سزاوار آمدن ۱۸۱
شاهی ۱۷۳-۳۶۹	سلطوت ۲۸۴
شاهین ۱۷۱	سعادت ۲۱۴
شایستن ۹۱-۱۷۲	سقر ۲۲۳
شبیپره ۶۲-۶۸	سگت کوی ۳۶-۷۲-۲۵۶-۲۷۶
شب عید ۲۷۰	سلامت ۳۰۳
شب‌بنم ۳۰۵	سلسله ۱۴۳
شب و روز ۳۵۰	سلطان ۱۷۸
شبهای وصال ۱۲۶	سنگ ۸۸
شتافتن ۳۶۷	سوختن ۱۹۹-۲۲۳-۲۳۸-۲۴۳
شرا ۲۰۰	سوخته دل ۲۷۳
	سود ۱۳۹-۲۰۰

شراب ۱۴۵-۲۵۳	شیخ ۸۴
شرح ۲۱۸	شیر ۱۲۱-۱۸۷
شرر انداختن ۲۷۳	شیطان ۳۴۳
شرط ۲۸۸	شیوه ۷۴
شریف ۲۸۱	
شش ۲۴۹	«ص»
شطار ۲۹۱	صاحبقران ۲۱۰
شعری ۱۸۰	صاف ۲۵۳
شعله ۲۲۳	صافی ۳۴۳
شکرانه ۲۸۲	صافی شدن ۱۷۸
شکرانه گزاردن ۲۲۶	صبا ۳۳۲-۳۳۳
شکردن ۲۴۸	صبح ۱۶۰
شکفته کردن ۳۰۶	صبحدم ۲۷۱
شمردن از ۲۵۶	صحت ۲۶۳
شمع ۴۱-۴۲-۴۶-۶۴-۱۰۱	صحرا ۵۷
۱۰۲-۱۱۷-۱۲۶-۱۵۵	صدف ۲۹
۱۵۷-۱۶۸-۱۹۹-۲۴۰	صدق ۱۹۰-۳۸۰
۲۴۳-۲۷۳-۲۷۷	صد هزار ۳۰۰-۳۷۰
شمع دوست ۲۸۹	صد هزاران ۳۰۶
شناختن ۳۶۵	صعوه ۱۷۲
شنودن ۴۸-۳۱۰	صفات ۲۱۸
شنیدن ۳۲۱	صفیر ۸۶
شوخ چشمی ۳۵۱	صلاح ۳۶۷
شور ۱۵۰	صلح ۱۱
شور و شر ۲۷۴	صنم ۳۶
شوم سرای ۱۵۳	صورت ۱۳۷
شهباز ۲۴۷-۳۷۴	صومعه ۱۰۰
شهر ۲۷۴	صید ۹۷-۲۴۸
شهریار ۳۱۶	
شهوۃ ۳۳۶-۳۷۷	«ط»
شیب ۹۷	طاق ۳۸

عقل ۱۹۶-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰	غلط ۱۲۲
۲۲۹	غمان ۱۱۷
عکس ۲۲۰-۲۳۷	غم خوردن ۱۸۴-۳۶۸
علت ۲۶۲	غمزه ۱۴۳-۳۸۱
علو ۸۲	غوطه خوردن ۱۲۹
عمر ۱۲-۳۹-۲۱۴-۲۶۱-۲۶۲	غیرت ۲۳۴
۲۶۵-۲۸۳-۲۹۹-۳۶۷	
عمر به غفلت گذراندن ۳۰۲	«ف»
عمری ۱۱۱-۳۰۹-۳۵۲	فانی ۲۱۳-۲۸۵-۳۳۵
عمیق ۱۲۹	فتادن ۱۶۹-۲۶۵
عهد ۹۹-۱۶۵-۶۴	فتنه شدن ۱۶۳
عیار ۲۹۱	فدی شدن ۹۶
عیاروار ۲۹۴	فدی کردن ۲۹۳
عید ۲۷۰	فرا افزون کردن ۲۴
عیش ۴۳-۵۷	فراز ۹۷
	فراق ۳۷
«غ»	فردا ۵۶-۱۳۱-۳۲۲-۳۲۳
غارت ۱۹۷	فردوس ۹۵
غارت کردن ۳-۱۹۶	فرق ۱۵۸-۱۸۱
غافل ۳۲۲-۳۴۴	فرمودن ۹۲
غافل شدن ۳۰۹	فرو ۲۸
غدار ۲۵۹	فرو بردن ۲۵۴
غدر ۳۲۸	فروختن ۲۴۴-۲۹۴-۳۷۹
غذا ۱۷۲	فرو خوردن ۲۵۳
غرامت کشیدن ۱۹۲	فرو رفتن ۲۷۲
غرقه شدن ۱۲۹	فرو رو بیدن ۱۸۰
غرور ۳۶۶	فرو کردن ۱۳۵
غصه خوردن ۱۳۶	فرو گفتن ۴
غفلت ۲۶۱-۳۰۲	فزودن ۵۷
غلاف ۲۲	فزوننی ۳۱۰
غلام ۱۵	فضا ۹

قمارخانه ۲۵۲	فضل ۲۲۰-۲۹۸
قوت ۱۸۲-۱۸۳	فلک ۱۰۵-۱۸۰
قهر ۲۲۳-۳۶۲	فلک سار ۳۰۰
قیامت ۵۸-۱۶۰	فلکی ۳۷۷
قیل و قال ۷۵	فنا ۲۴۴
	فیض ۲۲۰
«ک»	«ق»
کار ۲۶۰-۲۹۵-۳۲۴-۳۵۸	قاف ۲۲۱
۳۷۰	قانع گشتن ۱۰۱
کاستن ۵۷	قبا ۳۰
کافر ۱۰۶-۲۵۸	قبله ۷۱
کام ۱۶۸-۲۰۳-۳۵۸	قبول ۱۸۶
کان ۲۰۴-۲۲۰	قبول افتادن ۲۸۲
کاه ۱۸۳	قد ۳۰
کبریا ۲۱۹	قدر ۱۸۲
کتاب ۱۹۵	قدسی ۳۴۱
کرکس ۸۲-۲۸۶	قدم ۱۱۱
کرم ۲۶۷	قدم در نهادن ۳۸۰
کریم ۱۹۴	قدمگاه ۱۴
کز ۲۰۲	قصور ۱۸۷
کسوت ۱۳۷	قصه ۴۸
کش (که او را) ۳۱۶-۳۲۲	قصه گفتن ۴۷
کشت ۳۲۳	قصیده ۱۹۴
کشتگان عشق ۲۰۴	قضا ۲۶۷
کشتن ۳۲۳	قمر ۱۷۹
کشتن ۱۶۵	قنص ۸۵-۳۷۴
کشف ۱۳-۱۸۹	قلاش ۲۸۷
کشیدن ۶۱-۹۳-۱۱۵-۱۷۷	قلم ۱۹۲
۲۹۶-۳۶۰-۳۶۲	قلندروش ۲۸۷
کعبه ۱۰۶	قلندری ۷۴
کف پا ۷۲	

گداختن ۲۴۳	کف دست ۲۸۰-۱۰۲
گذاشتن ۱-۱۵۹-۳۶۹	کفر ۵۱
گذرانندن ۳۰۲	کفن ۱۳۲
گذرداشتن ۲۳۳-۲۳۴	کم (که مرا) ۲۳۶
گذرکردن ۳۳۲	کمال ۲۱۸-۲۶۴
گذرگرفتن ۲۷۴	کمر ۳۱۷
گذشتن ۵۰-۹۵-۱۵۹-۲۴۹	کم کاست ۳۱۰-۳۱۱
۳۸۰-۳۰۲	کم (چیزی) گرفتن ۴۶
گران ۱۴۷-۲۳۵	کندن ۲۱۶
گرچه ۳۰۰	کنف ۲
گردانیدن ۶۶-۲۶۷	کنون ۱۰۸-۱۱۲-۳۱۳-۳۴۰
گرد برآوردن از ۲۷۱	کو (که او) ۳۶۸
گرد (چیزی) گشتن ۳۵	کوچ کردن ۳۶۸
گردن ۱۰۲-۱۱۸-۱۳۰	کوچه ۲۰۷
گردون ۱۸۱	کور و کبود ۳۰۰
گرفتن ۲۶-۴۵-۲۲۴-۳۴۸	کوشیدن ۳۰۳
گرمروی ۹۰	کوکب مسعود ۲۰۹
گریه ۲۷-۴۱	کون ۱۶-۱۷-۲۰۴-۲۴۹
گز ۳۴۹	کونین ۱۵-۲۲۲-۲۴۷
گزاردن ۲۲۶	کوی ۱۳-۳۵-۴۰-۵۰-۷۲
گزافی ۲۱۱	۱۳۲-۱۶۴-۱۶۷-۲۳۴
گسلیدن از ۵۰	۲۵۶-۲۷۵-۲۷۶-۲۸۳
گشودن ۳۳۴	۳۳۲
گفت و گو ۲۳۰	کهن ۳۳
گل ۳۰۵-۳۰۶	
گل ارغوان ۲۳۷	«گ»
گلخن ۲۵۱	گام ۹۰
گلزار ۱۶-۲۱۵	گام زدن ۱۶۷
گلشن ۲۵۱	گاو ۱۸۳
کنج ۳۱۸-۳۵۷-۳۶۹	گاهی ۱۰۵
کنجیدن ۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹	گدا ۲۱۰

مال (کسی) خوردن ۳۶۴	۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳
ماندن ۱۱۴-۱۴۲-۱۸۳-۳۲۰	۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷
مانند ۱۵۷	۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰
مانده ۶۷	گونه ۱۱۶-۲۹۷
ماهر و ۲۰	گوهر ۲۹-۲۰۴
ماه و سال ۳۶۱	گویا ۳۱۹
مایه ۱۸-۱۴۸	گهر ۵
مایه‌دار شدن ۳۵۹	گهر ۱۲۹
مایبی ۵۲-۹۶	گهرانداختن ۲۷۵
مؤمن ۱۰۶	گهی ۱۰۶-۱۶۲
ماوا ۳۱۶	گیتی ۳۲۰
ماوی گرفتن ۱۷۶	
مجلد ۱۹۵	«ل»
محال ۲۲۸-۲۳۰	لا بد ۳۳
محتضر ۳۱	لاتفعل ۳۴
محرم ۲۹۸	لاجرم ۲۴۳-۲۸۶-۳۷۰
محرم‌راز ۹۸	لافزدن ۲۱۱
محروم ۴-۷۴-۷۸	لاله ۲۰-۵۷-۱۳۲
محل ۲۸۱	لامکان ۲۱۹
محنت ۳۴۱	لایق ۱۶۹
محیط ۲۳۰	لذت ۴۳
مخاطره کردن ۱۳۰	لطف ۳۱-۳۹-۲۲۳-۳۶۵
مذلت ۳۴۰	لعل ۱۵۱
مراد ۳۷-۳۸-۲۹۲-۳۰۱	لمعه ۲۲۳
مرتبه ۲۳	لیک ۳۰۰
مرتفع ۳۳۹	
مرد ۲۳۹-۲۸۷	«م»
مردار ۹۱-۲۵۷	ماتم ۵۳
مردانگی ۱۸۱	مار ۲۰۳
مردم ۱۸۲-۳۵۰	مال ۱۸۶-۲۰۳-۳۴۸-۳۶۱
مردمک ۷۲	۳۶۴

مردم‌کش ۳۱۳	مغرور شدن ۳۶۱-۳۷۱
مرده ۲۷۸	مغز ۱۳۷
مرغزار ۲۵۰	مغزکشیدن ۳۶۰
مرکب ۱۳۱	مقام ۳۷۸-۳۷۷
مرگ ۳۵۰-۲۹۴-۱۶۶	مقامات ۱۸۹
مزور ۳۰۴	مقبل ۱۴
مژه ۲۸	مقدس ۲۶۴-۱۳۱-۴
مست ۱۵۹-۱۱۹-۱۰۵-۹۹-۵۹	مقرر ۲۰۲
مستان شدن ۱۴۵	مقصد ۱۹۰
مستمند ۳۷۳	مقصود ۱۹۰-۱۰۹-۲۱
مسجود شدن ۳۰۸	مقعد صدق ۱۹۰
مسعود ۲۰۹	مکان ۲۲۵
مسکن ۳۴۹-۱۳۱	مکر ۳۲۸
مسکن ساختن ۲۰۳-۱۷۹	مکمن ۲۵۵
مسلمانی ۲	مکیدن ۳۶۰
مشام ۳۳۴	مگر ۳۵۱-۳۳۷-۳۳۴-۲۴۵
مشتاقی ۲۳	ملال گرفتن ۴۵
مشتی ۱۸۳-۶۸-۶۲	ملخ ۱۲۸-۱۱۰
مشغول شدن ۳۶۱	ملك ۳۴۸- ۳۱۵ - ۱۷۹
مشکبار ۳۳۴	۳۷۲ - ۳۶۹ - ۳۵۷
مصحف ۱۰۰	ملك ۹۲-۹۱-۸۲
مطلوب ۱۴	ملوك ۳۲۱-۱۳۳
معاد ۳۶۷	منجوق ۲۱۹
معذورداشتن ۱۰	منزل ۳۶۸-۲۴۲-۱۳
معشوقه ۱۷۰-۱۲۴	منزله ۱۶-۵
معلوم ۱۸۲	منزله در دل (کسی) ساختن ۱۰
معلوم‌شدن ۳۱۹-۲۴۵	منزه ۲۶۴
معما ۱۱۶	منشور ۷۷
معنی ۱۹۵	منصب ۱۸۶
مخ ۱۴۷	منطقه ۶۳
مغانی ۱۴۷	منظور نظر ۲۱

نبی ۳۱۵	منقار ۹۱
نجم ۲۸۵	مور ۳۱۲-۱۲۸
ندای حق ۳۳۹	مولی ۱۹۰
نزد ۱۴۱-۱۲۸	موی کشان ۸۴
نزدیک ۳۷۲	مهر ۵۰
نسخه ۱۷۳	مهر ۱۸۰
نسیم ۳۳۴	مهربانی ۳۳۲
نشان ۲۲۸-۲۱۱-۱۳۸	مهمان ۲۸۱
نشان دادن ۲۲۸	می پرست ۱۰۰-۶۰
نشستن ۸۲-۹۲-۱۰۱-۱۴۴	میل کردن ۲۵۰
۱۵۴-۳۸۱	می مغانی ۱۴۷
نشسته ۳۴۴	میوه ۱۸۷
نشیب ۱۳۳-۳۴۹	
نشین ۲۵۵	«ن»
نشین اول ۲۴۷	ناب ۱۴۵
نظر ۲۱۸-۳۹-۲۱	ناپاک ۲۵۹
نظر انداختن ۲۸۳	ناپرواگشتن ۳۲۴
نظر کردن ۳۲۵-۳۱۸	ناپیدا ۳۲۵
نعمت ۱۸۶	ناتوان ۳۳۱
نفس ۲۸۹-۱۷۷-۸۱	نادان ۳۵۰
نفس ۳۰۳-۲۷۲-۲۶۲	نار ۲۶۶-۲۲۳-۸۸
نفوس ۲۹۷	ناراستی ۳۱۰
نقاب ۲۸۳	ناز ۳۴۱-۹۷
نقد ۲۵۲	نازنین ۳۴۰
نقصان ۲۶۴	ناگاه ۳۷۶
نقطه ۳۰۱-۲۹۲	ناگهان ۳۶۲-۲۶۱
نکته ۲۲۲	نام ۱۶۷-۳۶-۲۶
نگاه کردن ۱۰۳	نام نیک ۳۲۰
نگریستن (به، در) ۱۱۲-۷۰-۳۲	نام و ننگ ۱۲
۲۴۷-۲۱۰-۲۰۰	نامه ۱۷۳
نم ۳۰۶	ناودان ۲۳۰

نمودن ۱۵۴	وزیدن ۳۶۲
ننگ آمدن ۸۷	وزیر ۳۵۷
ننگ بر نام زدن ۱۶۷	وساوس ۳۴۳
نو ۳۳	وسعت ۳۴۶
نواختن ۳۶۵-۳۵۵	وسیلت ۱۹۰
نور تجلی ۵۴-۵۱	وصال ۱۱۴-۷۵-۵۲-۴۵-۳۰
نوشیدن ۲۰۲-۶۰	۱۲۶-۱۴۱-۲۴۳
نهاد ۲۷۱	وصف ۲۱۷-۱۹۸
نهادن ۲۹۱-۲۱۵-۱۱۸-۱۰۴	وصل ۲۰۴-۱۱۳-۸۵-۵۳-۳۷
نهران ۲۲۷	۲۱۹-۲۲۵-۲۲۷-۲۲۸
نهبانی ۳۳۳	۲۲۹-۲۴۱-۲۴۲-۲۸۳
نهییب ۳۱۷-۱۳۳	۳۴۱-۳۵۳
نیستی ۷۵	وصل یافتن ۲۳۰
نیک ۳۲۰	وفا ۲۸۸-۲۶۸
نیک و بد ۳۶۵-۵۵-۵۴	وقت ۲۷۵-۲۴۸-۱۶۰
نیکی کردن ۳۲۰	ولیک ۳۵۶
نیلوفر ۱۳۶	ولیکن ۸۰
نی نی ۱۲۲	ویران ۳۴۷
نیوشیدن ۶۰	

« ه »

هانی ۲۴	واهی ۲۵۹
هجر ۲۴۳-۲۴۲	وجود ۱۲۰-۷۹-۴۵-۲۶-۲۱
هجران ۳۴۱-۵۲	۱۲۵-۲۵۳
هدف کردن ۲۷۹	وجود باخته ۱۲۶
هدی ۱۸۹	وجود پرداخته ۱۲۵
هرچند ۳۲	وحدت ۲۵۲-۲۵۰
هر چند گهی ۳۷۵	وحشت سرا ۳۴۵
هرگز ۲۳۰	ورا ۳۲۵
هزار ۲۹۷-۲۷۲-۱۹۵-۹۰-۶۴	ورد ۱۰۰
هستی ۳۳۸-۲۸۴-۱۳۸-۲۴	وزر ۳۶۴
هشت ۲۵۰	

« و »

هشت بهشت ۸۷	هنوز ۲۴-۹۹-۱۰۰-۳۲۸
هشت جان ۲۲۳	هوا ۲۹۹-۳۴۶
هشیار ۱۵۹-۱۰۵	هواپرستیدن ۳۷۹
هشیار شدن ۱۱۹	هوسپرستی ۷
هفت ۲۴۹	هوش ۳
هفت سپهر ۹۴	هویت ۳۴۶
هفتم سقر ۲۲۳	هیچ ۳۴۴
هلال ۲۷۰	هیچکس ۱۶۴
هم‌آواز شدن با ۱۰۷	هین ۱۴۵
همای ۲۸۶	
همایی یافتن بر ۲۸۶	«ی»
همچو ۱۰۹-۱۷۹-۲۴۱-۲۸۹	یاد ۱۰۷
۳۵۵	یار ۲۰۱-۲۱۴-۲۲۶-۲۳۲
همچون ۹	۲۹۱-۲۹۳-۲۹۴
همخانه شدن ۳۷۵	یارستن ۹۳
همدم ۱۲۴	یازیدن ۱۵۵
همنفس ۱۶۱	یافتن ۶۱-۹۸-۲۲۵-۲۴۸-۳۰۹
هموار ۲۱۶	یباب ۱۴۶
همه ۱۱۴	یزدانی ۱
همیشه ۲۹۲-۳۰۱	یکچند ۱۷۹

فهرست تشبیهات

چشمه خورشید ۱۷۰	آتش شهوت ۳۳۶
حلق وجود ۸۰	آتش عشق ۲۷۷-۲۳۸
خرابات فنا ۲۴۴	آدم «لا اله الا الله» ۳۰۸
خمخانه وجود ۲۵۳	باد ارادت ۸۳
خورشید عمر ۲۶۱	باده الست ۹۹-۵۹
دانه جنت ۲۵۰	بار امانت ۲۹۶
دانه عشق ۲۰۶	بار غم ۲۳۵
دانه غم ۶	بارگاه وصل ۲۲۵
در حرص و شهوت ۳۷۷	بارگه وصال ۱۴۱
دردی وسوسه شیطان ۳۴۳	بیضه مسلمانی ۲
دست اجل ۲۳۶	پروانه دل ۴۶
دست قضا ۲۶۷	تندباد قهر ۳۶۲
دلق وجود ۷۹	تیر بلا ۲۷۹
دهن دوزخ ۸۸	تیر غمزه ۳۸۱
رخ دین ۳۳۶	تیغ «لا اله» ۱۷۸
رفرف عشق ۳۷۸	جاروب «لا» ۱۸۰
زنجیر سرزلف ۱۱۸	جامه اسلام ۱۶۶
سایه غفلت ۲۶۱	جیب تحیر ۲۵۴
سرای دینی ۲۱۳	چراغ عهد ۱۶۵
سلسله زلف ۱۴۳	چشم جهان ۱۷۰
سلطان «الا الله» ۱۷۸	چشم دل ۳۲۲

کَلشن بهشت ۲۵۱	شبنم «لا اله الا الله» ۳۰۵
کوش دل ۴	شراب صاف تجلی ۲۵۳
لعل لب ۱۵۱	شمع ازل ۱۴۹
مرغ روح ۸۱	شمع رخ ۱۹۹-۳۷۳
مرغزار عالم وحدت ۲۵۰	شمع روی ۴۶
مرکب تن ۱۳۱	شمع وصال ۲۴۲
مریم «لا اله الا الله» ۳۰۷	صافی «الست بربك» ۳۴۳
مکمن جلال ۲۵۵	ظلمات هوا ۲۹۹
ملك ابد ۳۷۲	ظلمت نفوس و طبایع ۲۹۷
ملك طلب ۷۷	عالم عصمت ۳۴۰
منجوق کبریا ۲۱۹	قاف عشق ۲۲۱
منشور غم ۷۷	قمارخانه وحدت ۲۵۲
می عشق ۱۲۱	کرکس روح ۸۲
نار قهر ۲۲۳	کوی عشق ۱۳
نم «لا اله الا الله» ۳۰۶	کوی وصل ۲۸۳
نور حق ۳۶۵	کلخن دنیا ۲۵۱
نور لطف ۲۲۳	کل دل ۳۰۵

فهرست اعلام اشعار

آدم ۱۲۳-۳۰۸-۳۱۳	رازی (نجم الدین) ۱۰۸
ابراهیم ۱۸۰	زبور ۱۱۰
ادیب صابر ۱۹۳	سلیمان ۷۷-۱۱۰-۱۲۸-۳۱۵
اسکندر ۳۱۴	۳۱۶-۳۴۸-۳۷۲
ایاز ۱۰۹	عراق ۳۷
تاتار ۲۵۸	عیسی ۱۷۷-۱۸۳-۱۸۴-۳۰۷
جبریل ۲۱۹-۲۳۴	فرعون ۳۵۹
جم ۳۲۵	کرمان ۱۲۷
حوا ۳۱۳	محمود ۱۰۹
خراسان ۳۷	مریم ۳۰۷
دارا ۳۱۴	نجم (نجم رازی) ۱۸۳ - ۲۲۹
داود (نبی) ۱۱۰	۲۴۵ - ۲۵۶ - ۲۸۵ - ۳۵۳
داود شاه (شه) ۱۸۴-۳۱۵-۳۷۱	نمرود ۳۵۹
دایه ۱۸	یوسف ۱۷۹
دجال ۱۷۷-۱۸۴	

فهرست منابع و مآخذ

آتشکده آذر - به تصحیح و حواشی سادات ناصری - انتشارات امیر-کبیر

آتشکده آذر - به کوشش سید جعفر شهیدی - انتشارات علمی
احادیث مثنوی - بدیع الزمان فروزانفر - امیرکبیر - چاپ دوم ۱۳۴۷
اصول تصوف - دکتر احسان الله استخری - انتشارات معرفت
المعجم - شمس قیس رازی - به تصحیح مدرس رضوی - تهران
المعجم المفهرس - محمد فؤاد عبدالباقی - القاہرہ مطبعۃ دار الکتب
المصریہ - ۱۳۶۴

امثال و حکم دهخدا - انتشارات امیرکبیر - چاپ دوم
بوستان سعدی - به کوشش غلامحسین یوسفی - انتشارات انجمن
استادان ۱۳۵۹

تاریخ ادبیات ایران (از سنایی تا سعدی) - ادوارد براون - ترجمه
غلامحسین صدری افشار - ۱۳۵۱

تاریخ ادبیات در ایران (جلد دوم و سوم) - ذبیح الله صفا - انتشارات
ابن سینا - چاپ ششم ۱۳۵۲

تاریخ گزیده - حمدالله مستوفی - عبدالحسن نوایی - امیرکبیر
۱۳۳۹

تاریخ نظم و نثر در ایران - سعید نفیسی - انتشارات فروغی
تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری - منوچهر محسنی - انتشارات
علمی - ۱۳۴۶

ترجمه قرآن موزه پارس - علی رواقی - بنیاد فرهنگ ایران

تفسیر شنقشی - محمد جعفر یاحقی - ۱۳۵۵ - بنیاد فرهنگ ایران
تفسیر قرآن مجید (کمبریج) - به تصحیح جلال متینی - انتشارات بنیاد
فرهنگ

جنگ خطی به شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
جنگ خطی به شماره ۴۰۶۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
جنگ خطی به شماره ۴۴۳۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
جنگ عکسی به شماره ۱۰۷۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
جواهر الاسرار ج اول - کمال الدین حسین خوارزمی - به تصحیح محمد
جواد شریعت - اصفهان

چهارده رساله فارسی از صاین الدین ترکه اصفهانی - به تصحیح
سیدعلی موسوی بهبهانی و سید ابراهیم دیباجی - ۱۳۵۱
حديقة الحقیقه سنایی - به تصحیح مدرس رضوی - انتشارات دانشگاه -
چاپ دوم

دیوان انوری ج اول - به تصحیح مدرس رضوی
دیوان خاقانی - به تصحیح ضیاءالدین سجادی - انتشارات زوار
دیوان رشید و طواط - به تصحیح سعید نفیسی - کتابخانه بارانی
دیوان سنایی - به تصحیح مدرس رضوی - انتشارات ابن سینا - چاپ دوم
دیوان فرخی سیستانی - به تصحیح محمد دبیرسیاقی - انتشارات زوار
دیوان مجیرالدین بیلقانی - به تصحیح محمدآبادی - دانشگاه تبریز
دیوان منوچهری دامغانی - به تصحیح محمد دبیرسیاقی - انتشارات
زوار

دیوان ناصر خسرو - به تصحیح نصرالله تقوی
رباب نامه سلطان ولد - به اهتمام علی سلطانی گرد فرامرزی ۱۳۵۹
رباعیات بابا افضل کاشانی - به کوشش سعید نفیسی
رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری - به کوشش محمود مدبری -
انتشارات زوار - ۱۳۶۱

ریاض الشعرا - نسخه خطی کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۳۰۱
ریاض العارفین - رضا قلی خان هدایت
ریحانة الادب جلد ششم - میرزا محمدعلی مدرس - چاپ دوم
زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی - بدیع الزمان
فروزانفر

- سبک‌شناسی (جلد ۳) - محمد تقی بهار
 سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر - به کوشش سعید نفیسی - ۱۳۵۰
 سفینه خوشگو - نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۲۶۵۵
 شرح مشکلات دیوان انوری - سید جعفر شهیدی - انجمن آثار ملی
 صبح گلشن - سید علی حسن‌خان - به اهتمام مولوی محمد عبدالمجیدخان
 صفح ابراهیم - نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۲۹۷۷
 طرائق الحقایق ج ۲ - معصوم‌علیشاه - به کوشش جعفر محجوب
 عرفات العاشقین - نسخه خطی کتابخانه ملی ملک شماره ۵۲۲۴
 عشق و عقل - نجم‌الدین رازی - به تصحیح تقی تفضلی - ۱۳۴۵
 فرخنامه جمالی - به کوشش ایرج افشار - انتشارات امیرکبیر
 فرهنگ آندراج - محمد پادشاه (شاد) - محمد دبیرسیاقی -
 کتابفروشی خیام ۱۳۳۵
 فرهنگ تاریخی زبان فارسی - بنیاد فرهنگ ایران
 فرهنگ جهانگیری - ویراسته رحیم عفیفی - دانشگاه مشهد
 فرهنگ سخنوران - خیامپور - انتشارات ابن‌سینا
 فرهنگ فارسی دکتر معین - انتشارات امیرکبیر - چاپ سوم
 فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی - سید جعفر سجادی -
 انتشارات طهوری
 فرهنگ مترادفات و اصطلاحات - محمد پادشاه (شاد) - بیژن ترقی
 - کتابفروشی خیام
 فرهنگ معارف اسلامی (جلد اول) - سید جعفر سجادی - شرکت
 مؤلفان و مترجمان ایران - ۱۳۵۷
 فهرست مقالات فارسی (جلد سوم) - ایرج افشار - انتشارات امیرکبیر
 فیه مافیه - مولوی - به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر - انتشارات
 امیرکبیر
 قدسیه - خواجه محمد بن محمد پارسای بخارایی - به کوشش احمد
 طاهری عراقی - انتشارات طهوری
 قرآن مجید - گوستاو فلوگل - انتشارات اقبال
 قصص قرآن مجید - برگرفته از تفسیر ابوبکر عقیق سورآبادی -
 یحیی مهدوی - دانشگاه تهران ۱۳۴۷
 کاشف الاسرار - نورالدین عبدالرحمن اسفراینی - هرمان لندلت

- کشف الحقایق - عزیزالدین نسفی - مهدوی دامغانی
 کلیات شمس (جزو هشتم) - به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر -
 انتشارات امیرکبیر چاپ دوم
 گلستان ادب - حسین مکی - کتابفروشی علمی و ابن سینا ۱۳۳۵
 گلستان سعدی - به تصحیح سعید نفیسی - کتابفروشی فروغی -
 چاپ سوم ۱۳۴۵
 گنج نامه - منسوب به خواجه عبدالله انصاری - چاپ افغانستان
 لطایف الحقایق (ج ۱) - رشیدالدین فضل الله - به تصحیح غلامرضا
 طاهر - انتشارات دانشگاه
 لغت نامه دهخدا
 مجالس النفائس - علیشیر نوایی - ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی -
 به تصحیح علی اصغر حکمت
 مجموعه آثار فارسی احمد غزالی - به کوشش احمد مجاهد - دانشگاه
 تهران
 مجموعه عکسی به شماره ۴۰۳۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
 مخزن الفرائد - شیخ احمد علی خان هاشمی مندیلوی - به کوشش
 محمد باقر - لاهور ۱۹۷۰
 مرصادالعباد نجم الدین رازی - به تصحیح محمد امین ریاحی
 مرصاد العباد - به اهتمام شمس العرفاء - انتشارات سنایی
 رموزات اسدی در مزمورات داودی - نجم رازی - به کوشش شفیع
 کدکنی - دانشگاه مک گیل ۱۳۵۲
 معارف بهاء ولد - به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر - انتشارات
 طهوری
 ملفوظات - منسوب به خواجه عبدالله انصاری - چاپ افغانستان
 مناقب المارفين افلاکی - به کوشش تحسین یازيجی - آنقره ۱۹۵۹
 منطق الطیر عطار - به تصحیح محمد جواد مشکور - کتابفروشی تهران
 مونس الاحرار ج ۲ - محمد بن بدر جاجرمی - به اهتمام میر صالح
 طبیبی - انجمن آثار ملی ۱۳۵۰
 نفحات الانس جامی - به تصحیح توحیدی پور - کتابفروشی محمودی
 ۱۳۳۶
 واژه نامک - عبدالحسین نوشین - بنیاد فرهنگ ایران

هفت اقلیم - امین احمد رازی - به‌کوشش جواد فاضل - انتشارات

علمی

ینبوع الاسرار فی نصائح الابرار - کمال‌الدین حسین خوارزمی - به

تصحیح مهدی درخشان ۱۳۶۰

فهرست قسمتی از انتشارات کتابخانه طهوری

دبستان مذاهب. تألیف کیخسرو اسفندیار بن آذرکیوان.
در ملل و نحل و تاریخ مذاهب با تصحیحات و
تعلیقات و فهرست اعلام از رحیم رضا زاده ملک
در دو مجلد

فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تألیف
دکتر سیدجعفر سجادی استاد دانشگاه تهران
انسان کامل. تصنیف عزیزالدین نسفی عارف و نویسنده
بزرگوار قرن هفتم

حق الحقایق یا شاهنامه حقیقت. اثر حاج نعمت الله جیحون
آبادی با مقدمه و یادداشتها و فهرس از دکتر
محمد مکرری

خوزستان در منابع ایران شناسی. گفتاری درباره اثبات
اصالت و قدمت تاریخی و جغرافیایی خوزستان
تألیف سید محمد باقر نجفی

قلاع اسماعیلیه. در رشته کوههای البرز در شناخت آثار
بازمانده اسماعیلیان به کوشش دکتر منوچهر ستوده
حدود العالم من المشرق الی مغرب. قدیمترین متن
جغرافیایی فارسی بازمانده از نیمه قرن چهارم



هجری به کوشش دکتر منوچهر ستوده
گلشن راز. اثر شیخ محمود شبستری به اهتمام صابر
کرمانی

اندیشه‌های اهل مدینه فاضله. تصنیف ابونصر محمد
فارابی با فهرست لغات و اصطلاحات؛ ترجمه و
تحشیه از دکتر سید جعفر سجادی استاد دانشگاه
تهران

شرح شطحیات. تصنیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی
شامل گفتارهای شورانگیز و رمزی صوفیان به
اهتمام هنری کربن

جامعه‌شناسی عمومی. تألیف دکتر منوچهر محسنی
بودیسم. بررسی تعالیم بودا و منتخبی از متون بودایی
نوشته و. راهول ترجمه روانشاد قاسم خاتمی
بهائیان. تألیف سید محمد باقر نجفی، تحقیقی بی-
غرضانه مبتنی بر مدارك و اسنادی که برای اولین
بار در ایران منتشر می‌شود.

توتم و وتابو. اثر زیگموند فروید. ترجمه روانشاد
دکتر محمدعلی خنجی

جامعه‌شناسی پزشکی و بهداشت. تألیف دکتر منوچهر
محسنی

مهابهارت. بزرگترین منظومه کهنه موجود جهان (به
زبان سانسکریت) ترجمه بفارسی میرغیاث‌الدین
علی قزوینی به تحقیق و تحشیه و اهتمام سید
محمدرضا جلالی نائینی در چهار مجلد

معارف. مجموعه مواعظ و سخنان سلطان‌العلماء بهاء
الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی مشهور به بهاء
ولد. به اهتمام استاد روانشاد بدیع‌الزمان فروزانفر

فهرست کتب زیر چاپ کتابخانه طهروری

هشت کتاب. اثر سهراب سپهری شاعر و نقاش بزرگ
معاصر ایران

کتاب المشاعر. تصنیف صدرالدین محمد شیرازی
معروف به ملاصدرا ترجمه و تعلیقات به قلم هانری
کربن

شیخ صنعان و دختر ترسا. به کوشش محمد خواجوی
سخن بودا. طرحی از تعالیم بودا. نوشته نیانه تی لوکا.
ترجمه ع. پاشایی

احوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی. به اهتمام استاد
فقیه مجتبی مینوی

جامع الحکمتین. تصنیف حکیم ناصر خسرو به کوشش
استاد دکتر محمد معین

کتابخانه طهروری - تهران - خیابان انقلاب
مقابل دانشگاه - تلفن ۶۴۶۳۳۰